مولوی عبد الحی ولد مولوی عبد الحلیم فرنگی محل

اقتربت الساعۃ وانشق القمر

حسب الحکم عالیجناب معلی القاب یمین الدولہ وزیر الملک نواب محمد علیخان بہادر صولت جنگ
والی ریاست دار الاسلام محمد آباد عرف ٹونک ادام اللہ اقبالہ رسالہ مسمی بہ

تذکرۃ القیامۃ

مؤلفہ جناب فضائل و کمالات اکتساب جامع معقول و منقول حاوی فروع
و اصول رب الفصاحت والبلاغت جناب مولوی محمد نجف علیخان قاضی زادہ قصبہ جھجر

در مطبع حسینیہ [illegible] طبع شد

فرزانه والاشکوه دهش گستر ومهر وجهان نیکنامی بزروه المتحلی

بالفضائل المتخلی عن الرذائل بفضائل اربع حکمت وشجاعت وعفت

وعدالت موصوف وبخداشناسی وستوده کرداری وخجسته گفتاری

معروف موید الاسلام والمسلمین حامی دین متین درهمه کار بسیر وسنت

حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه اجمعین دقائق کشای

مرموزات علوم حقائق نمای علوم فیض فهوم ملاذ الغربا مربی الفضلا عالم

باعمل عدیم البدیل باذل کنوز مفقود المثیل شکوه سروری وخرد گستری شهره

روزگار ولقره والاسے ودانش پروری آوازه اطراف واقطار عالیجناب

معلی القاب یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان بهادر صولت جنگ

سروری آرای ریاست دار الاسلام محمد آباد عرف ټونک ادام الله تعالی

اقباله واجلاله والی الله ورسوله اقباله اللهم آمین خلف الصدق وجانشین

بالاستحقاق حضرت جنت آشیانی وزیر الدوله امیر الملک نواب محمد وزیرخان

بهادر نصرت جنگ ابن نواب مستطاب امیر الدوله امیر الملک نواب محمد امیرخان

بهادر شمشیر جنگ ادخلهما الله فردوس الجنان واعطاهما من لدنه الرضوان

از آنجا که همت والانهمت حضور فیض گنجور بندگان محتشم الیه بتکمیل امور

وتهذیب وتنظیم علوم یقینی مصروف است وعنان توجه باطن خردمواطن

بسوی امر خیر وحسنات خالیه عن الزیغ والضیر عموما وبجانب ترصیف وتصنیف

خصوصا معطوف بنا علیه درین روزها که سنین هجریه قدسیه را انتها

بیکهزار دو صد و نود و چار کشیده است بگوش خرد نیوش بندگان محتشم الیه
رسید که لختی را از دینی گفتار آرایان برزبان است که معجزه انشقاق قمر که از
سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آشکاراتر از خورشید در نصف النهار
اہل صدق و سداد را دیده افروز و در ہویدائے و آشکارائی غیرت تابانی
روز است ہنوز بوقوع نرسیده موقت الظهور است بروز بعث و نشر ہمچو دیگر
اشراط الساعة مانند انفطار افلاک و انتشار کواکب جز آن که از سانحات یوم
الجزا معدود داند و آنچه در مصحف مجید و فرقان حمید وارد شده بقوله تعالی اقتربت الساعة
وانشق القمر ماؤل است انشق به سینشق لشنیدن ہمچو کلام بتحریک فروغ محبت
وخلوص عقیدت که بحضرت عرش مرتبت سید الانام امام المرسلین رحمة للعالمین
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم باستواری دارند عرق حمیت ایمانی بجنبید بالفور
نقود مدرکات خود که از کتب تفاسیر معتبره و صحف احادیث صحیحه و طروس عقاید
اہل السنة و الجماعة و اطلاس حکمت در گنجدان حافظه و مخزن مدرکه
بفزونی و فراوانی دارند بدامن مسامع ملتزمان بارگاه خود که بسعادت
بخت بانعمت تحظی و بهره ور ہستند به نثار ریختند و افادات را
سلسله برازی رسانند بنده ہیچ میرز نامه نگار محمد نجف علی
ابن مرحوم محمد عظیم الدین قاضی و محتسب قصبه جہجر غفر الله لهما ولوالدیهما
چنین جواہر معانی و درر مبانی بیک جا کرده در مخزن این رساله میگذارد و شنیده
خود را بروشنی که لسوق عبارت مقتضی آن است می نگارد بتوفیق الله و عونه

تابش مهر است ز شق القمر — معجزهٔ حضرت خیر البشر

سال تمامی اش صریح العدد — ده صد و هم دو صد و چار و نود

باد مبارک بهمه اهل دین — خاصه بنواب فروزان یقین

آنکه چنین تذکره بر نام اوست — سرور پاکیزه دل و نیکخوست

نام همایونش ازین بیشتر — کرد نگار قلم جلوه گر

همت عالی اش چو آمد کفیل — دانش او راه سخن را دلیل

نیت صافی اش بکار صواب — مقتضی اجر بیوم الحساب

نطق مرا نازش گفتار کرد — کلک مرا نخل ثمربار کرد

باد چنین سرور یزدان شکوه — حامی اسلام بفر و شکوه

با همه اقبال زمانه نواز — شوکت اسلام بعمر دراز

فضل خدا باد بیاری گریش — پیش نظر سنت پیغمبریش

بنده نجف نام تحیر سران — کرد پدید هر چه که بودش نهان

پیکر این نامه بخامه کشید — گوهر اسرار بنامه کشید

شق قمر او ز فسرو ز آمده — غیرت صد نیر روز آمده

دیده گشا آمده دانش ابراز — کرد بکارم مددی کارساز

عقل نخستین که سر سروران است — گوهر او نازش پیغمبران است

احمد مرسل که بعرش برین — یافت نشیمن بجهان آفرین

ساخته از بهر عروجش خدا — پایهٔ معراج ز نسته سما

باد بجانش ز خداوند پاک | پاک درودی که بود تابناک
یاور فکرم شده وقت بیان | کرد هویدا همه راز نهان
فیض نهانی است نگاه سخن | داد نشانم همه راه سخن
راز کشا گشت زبان قلم | حیرت فکرست بیان قلم
هست امیدم ز خدای جهان | دارم این نامه ستوده نشان

اکنون از ارباب خرد و اصحاب یقین که طبعی بالانصاف منتشی و دور از اعتساف دارند امید است که بدیدهٔ انصاف و عین الطاف ملحوظ فرموده هر چه از خلل و زلل در مبانی یا معانی دریابند باصلاح در آرند والعذر عند کرام الناس مامول و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین رحمة للعالمین محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه اجمعین والعاقبة للمتقین اما بعد برنگرندگان این رساله و خوانندگان این عجاله مخفی و مستتر نماند که انتظام تقریر و انتساق تحریر از جهر بیان مقصد خطیر در اثبات وقوع معجزه شق القمر از حضرت عرش مسیر سید المرسلین البشیر النذیر فرستاده خاص رب قدیر علت غائی وجود هر هستی پذیر باعث انتظام جهان و اوکید محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بالمیسم السماء بالتکویر و ما دارت الخمسة المتحیرة فی التدویر اللهم آمین وانت العلیم الخبیر خواستن آن است که اولا تقسیم مفهوم بسه گانه اقسام وجوب و امکان و امتناع که همه سر اسر مفاهیم در همین سه گانه

منحصر و مقصود اند بحیثیتی که مفهومی از مفاهیم ازین ثلثه مذکوره بیرون نیست
بپردازم پس مفهوم امکانی در وقوعی یعنی هرچه از قوة بفعل آمده باشد
و ممکن الوقوع یعنی هرچه لیاقت وقوع در ذات خود داشته
و هنوز از قوة بفعل در نیامده بود منحصر شده بیان کنم و بعد این تمهید
مقصود خود یعنی معجزه شق القمر را امکانی و وقوعی بودن باثبات رسانم و
از بهر اثبات این مدعا و همیات گروهی که بدانست نارسا و فکر ناتمام
خود انشقاق قمر را از قبیل ممتنعات می پندارند و حال آنکه از مقوله ممکنات است
بدلائل الزامی و براهین عقلی نشان مند کنم و بعد اثبات چنین امکان وقوع
آنرا اظهر من الشمس و ابین من الامس نمایم بعد ازان مزعومات کسانیکه
که این معجزه باهره را الفعلیت نیامده گمان برده منتظر الوقوع اش می شمارند
هویدا کشایم بنا علی هذا میگویم و بالله التوفیق و التستنی است که مفهوم
من حیث المفهوم بقطع نظر از خارج خالی از سه نبود یکی واجب آن مفهومی
بود که عقل رسا و فهم درست هستی و وجود آنرا ناگزیری و ضروری داند و
نیستی و عدم آن هرگز تجویز نکند مثال آن ذات حضرت باریتعالی شانه که
موجد موجودات و خالق کائنات است زیرا که عقل سلیم بدیدن موجودات
هستی که دران شکی و پنداری نیست بالضرور میداند که از بهر ایجاد این
بهم
نو هستی کشیدگان و برفراز گاه ظهور رسیدگان صانعی دانا و موجدی
توانا ناگزیر است که طرف وجود را بر جانب عدم راجح و عدم را مرجوح کند

هستی را غالب و نیستی را مغلوب آید زیرا که بدون چیره دستی توانمندی که
عبارت از موجدی قدیر است با وجود تساوی طرفین طرفی را
بخودی خود غالب آمدن و طرف دیگر را مغلوب شدن ترجیح بلا مرجح است
که خلاف برگزیده خرد است پس بالضرور وجود باریتعالی را ضروری و
ناگزیری میدانند و همین است واجب الوجود و ممتنع الوجود یعنی مفهومی
که عقل سلیم عدم آن را ضروری داند و وجود و پیدائی آن را محال تجویز کند
مثال آن شریک حضرت باریتعالی شانه باین ایضاح که اگر از سهو او تعالی
عما یشرکون بر سبیل فرض محال شریکی فرض کنند پس آن شریک اگر همه
موجودات را بهستی کشد و بوجود در آرد درینصورت خود باریتعالی
موجد کائنات و خالق موجودات نخواهد بود و حال آنکه او تعالی را موجد جمیع
کائنات فرض کرده اند پس این است خلف یعنی خلاف مفروض و اگر
آن شریک بعضی موجودات را بهستی در آرد نه بعض را برین تقدیر
هم حضرت باریتعالی شانه موجد جمیع موجودات نبود بل موجد بعض موجودات
بود و حال آنکه او تعالی را موجد جمیع و خالق همه فرض کرده ایم پس این هم
خلف است یعنی خلاف مفروض که مخالف تجویز عقل سلیم است یا آنکه
این شریک که معبود الفرض بفرض محالی است چیزی را هم نیافریند و از
موجودات یک موجود هم بهستی نکشد درینصورت شریک نبود و حال آنکه
شریکش فرض کردیم بنا برین علیه خلاف مفروض اول لازم آید همین است خلف

[illegible]

و قسم سیوم از مفهوم ممکن است یعنی مفهومی که عقل سلیم نه وجود آن را
ضروری داند و نه عدم آنرا ناگزیری اندیشد مثال آن وجود موجودات
و هستی ممکنات که اگر موجودی از موجودات هرگز بهستی نیاید قباحتی از آن
نمی زاید و اگر بهستی رسد مخالف تجویز عقل سر بهیچ یدای نمیکشاید و
ممکن هم بر دو قسم بود یکی آن که بالفعل در آید و واقع شود و آن است وقوع
دیگر آنکه اگرچه لیاقت وقوع در ذات خود داشته باشد امّا هنوز بظهور
و وقوع رسیده نبود زیرا که ممکن را بوقوع رسیدن ضروری نیست امّا
واقع شده و بظهور رسیده را امکان یعنی ممکن بودن ضروری است
از بهر آنکه اگر ممکن نمی بود هرگز به پیدائی نمی رسید و چنین ممکن بظهور
نرسیده را قابل الوقوع نام گذارند و هرگاه این تمهید سعید بر گستره آمد
گوییم که انشقاق قمر بالاتفاق والاجماع واجب نیست تا عقل سلیم وقوع آن را
ضروری و ظهور آنرا ناگزیری داند و این خود همه بدیهی است بطول کلام
و کشف مرام ضرورت ندارد و در هیچ صورت بیرون از دو شق نبود یا ممتنع
بود آنچنان که وهمیان و منکران گمان برند یا ممکن بود آنچنان که راست
دینان بایمان شریعت غرّای محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام باعتراف
دارند و تصدیق باستواری می آرند و اگر احدی از اهل اسلام و فردی
از ارباب ایمان بایهام فلاسفه یا اغوای مغوی و اضلال گمراهی با امتناع
انشقاق قمر زبان گشاید از دائره اسلام بیرون افتد و از احاطه ایمان

بدوری بود از بهر آن که از گروه اسلام هر کسی که به تبعیت فلاسفه تلبیس
و راه زدن ابلیس خرق والتیام اجرام علویه یعنی کواکب افلاک را ممتنع دانند
و بار است و همی در دل نگارند و درشته گمانی با اندیشه خود استوار
کنند همانا از تصدیق آیه اذا السماء انشقت و اذا الکواکب انتثرت یعنی هرگاه
آسمان دریده و شگافته گردد و ستارگان از هم بریزند و هم مضمون
اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت ترجمه هرگاه خورشید پیچیده شود و
ستارگان تیره شوند و آیه و اذا النجوم طمست و اذا السماء فرجت یعنی
وقتی که ستارگان بی نور شوند و آسمان رخنه دار گردد و علی هذا القیاس آیات
دیگر که دران حالات قیامت و نیست و نابود شدن اجرام فلکیه گویا
او را سر باز زدن و از ایمان آوردن بچنین آیات باز گردیدن لازم آید
پس بالضرور از زمره گروهی که در حق آنان آیه افتؤمنون ببعض الکتاب
وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة
یردون الی اشد العذاب ترجمه آیا ایمان می آرید بپاره کتاب و کفر
می ورزید بپاره دیگر پس نیست جزاء آنان مگر رسوائی در زیستن فرودین
جهان و روز قیامت باز گردانیده خواهند شد بسوی سخت ترین عذاب
فقط وارد شده است بشمرده گردند و از دائره ایمان بیرون افتند
زیرا که مومن و مسلم عبارت است از کسی که تصدیق کند همه و سرا
ما جاء به النبی صلی الله علیه وآله وسلم و اگر از ما جاء به النبی یکی هم انکار ورزد همانا

ایمان نه بجمیع ما جاء به النبی نبود بلکه مومن بود ببعض و کافر و جاحد بود ببعض دیگر
پس ایشان را هم از دائره ایمان بیرون شمارند پس چنین منکر هم کافر بود
تکذیب خدا و رسول نعوذ بالله منها بنا برین تقدیر ظاهر شد که از اهل
اسلام و ارباب ایمان کسی هم بامتناع شق القمر زبان کشادن یارا ندارد و
این وهم باطل را در دل راه دادن نمی تواند و اگر در دل داشته باشد حسابه الی الله
و هو العلیم بذات الصدور و اگر در دار اسلام کلمه ازین ناراسته شنید از سر لب آید
بارتداد در آمده کشته گردد و حالا باقی ماندند منکرانی که از دائره اسلام خارج اند
و بکیش دیگر پابند همچو یهود و نصاری و فلاسفه و از ان میان بالخصوص
قسیسان فرقه مسیحی یعنی پادریان انگریزی که نا آگاهان و ساده دلان
اسلامی را به بیان کردن امتناع شق القمر و ناراست بودن این معجزه باهره
که روشن تر از خورشید نیمروز است در بادیه ضلالت کشیدن و در تاریک چاه
عذاب ابدی انداختن خواسته دارند بنا علیه اولا بدفع اغوای پیشوایان
یهود و نصاری و ابطال مقولات آنان دلیل الزامی از ترجمه توریت و انجیل
که به تراجم مختلفه از عربی و فارسی و اردو مترجم کرده و بقالب طبع و کالبد چاپ
سپرده بنام ضیا و هدایت که عین ضلالت ست مردم را مفت و رائگان میدهند
به بیان می آرم که از ان وقوع خرق و التیام در اجرام علویه خود مسلم آنان
هویدا شود و با این همه اگر خرق و التیام اجرام علویه را ممتنع دانند کتب دینیه
خود را خود مکذب شوند پس بگویم بتوفیق الله تعالی و هو المستعان که از عقاید

مسلم نصرانیان است که حضرت مسیح علیہ السلام ہرگاہ از دست یہود بردار
کشیدہ شد و بمرد و سہ روز در جحیم بماند و چارم روز بجسم مصلوب خود بر چرخ
چارم رسید بر سریر پہلوی پدر خود یعنی خدا وند جل شانہ معاذ اللہ
بنشست و بانتظام امور جہان روا و بود و این عقیدہ در ترجمہ انجیل
یوحنا و مرقس و لوقا بصراحتہ و وضوح مبین و مذکور است پس ہرگاہ مسیح
علیہ السلام حسب عقیدہ و قول نصرانیان بر فلک رفت رہگذارش از فلک
کہ از اجرام علویہ است بدرید و باز ہم پیوست و ہرگاہ حسب مذکور انجیل متی بمقام
جلیل باز آمد بار دیگر ہم جرم فلک بدرید و باز پیوست پس خرق و التیام خود
ممکن شدہ و اگر ممتنع می بود مسیح علیہ السلام را بر فلک چارمی رسیدن
خود کجا میسر می شد و بر سریر نشستن چسان می بود زیرا کہ ممتنع خود وجود نگیرد
و ہرگاہ فلک کہ از اجرام علویہ است خرق و التیام گرفت نسبت قمر کہ نیز جرمی
از اجرام علویہ است خرق و التیام ممتنع پنداشتن عین نا انصافی و سراسر
تعصب و این خود مسلم است کہ بسائط یعنی اجرام علویہ را در طبائع یک حکم
است درینصورت بخرق فلک قائل و معتقد شدن و خرق و التیام قمر را انکار
و ممتنع گفتن از چہ روست مرد دانشمند را اگر درین گفتار شکی و شبہ اری
در دل راہ یابد تراجم اناجیل کہ بزبانہای متعددہ در دست ہنود و
اہل اسلام ہندوستان بخشیدہ قسیسان بکثرت موجود اند بنگرد و
راست از کاست جدا دریابد و این دلیل الزامی را راستی برسنجد این بود

دلیل بر الزام علماء نصرانیه اما دلیل الزامی بر یہود چنین است کہ در توریت
وانجیل در اکثر مواقع چنان مذکور است کہ ازان امکان بل وقوع
خرق والتیام در اجرام علویہ یعنی افلاک ہمہ ہویدا است چنانکہ در باب
بست وششم از سفر الخلایق یعنی کتاب آفرینش از توریت مذکور
کہ ہرگاہ اسرائیل یعنی یعقوب علیہ السلام حسب ارشاد مادر خویش
رفقا نام زوجہ مطہرہ حضرت اسحق علیہ السلام از ترس عیشو برادر
کلان خود راہ سفر پیش گرفت وبسوی موضع حران کہ مسکن لابان
ابن ناحور خال او بود روان شد در منزلی کہ لوزا نام داشت وحضرت
یعقوب علیہ السلام پس از معاودت خود از حران آن منزل را بیت
ایل یعنی خانہ خدا نام نہاد در خواب دید کہ نردبانی است سر آن نردبان
باسمان است ودر آسمان بر کشادہ فرشتگان از آسمان بزیر
می آیند وباز باسمان میروند وخداوند جل شانہ انجا است پس ایزد
یعقوب علیہ السلام را بفرمود کہ من خدا ہستم ابراہیم واسحق را
این ہمہ سرزمین کہ دران خفتہ نسل ترا بخشم ونسل ونژاد تو از ریگ
بیابان افزون تر شوند یعقوب علیہ السلام ہرگاہ چنین دید بترسید
وگفت انجا چہ بیم افزا است در اسمان کشادہ ہمانا خانہ خدا است
وہمچنین سان رفتن پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر آسمان در توریت
مذکور است وعلی ہذا القیاس ساختات ودیگر کہ ازان خرق والتیام

(حاشیہ:) ... ایں ... ہمچنان ... ایں وانبیاء ... پیغمبران ...

اجرام علویه یعنی افلاک سراسر هویدا و سر بسر پیدا است و ان مذکور
پس اگر پیشوایان این گروه بامتناع خرق والتیام قمر زبان کشایند
یا نا آگاه را از راه برند همین دلیل الزامی ان مغویان را بخجلت کشد پس
از دو حال بیرون نبود یا مذکورات توریت را نا راست و افسانه کاذب
بگویند یا بخرق والتیام اجرام قائل و معترف ایند و خود از کتاب
دینی خود یعنی توریت الزام داده شوند دلیل دیگر الزامی بهر طایفه یهود و نصاری
که بحقیت و صدق مضامین توریت ایمان دارند اینکه ایزد تعالی از بهر کاری
که بفرمان او کرده شود بدرخواست بنده برگزیده خود در اجرام علویه تصرف
قدرتی خود خارق عادت روان و نافذ می کند چنانکه در جنگ عمالقه
بدعای یوشع بن نون خلیفه و خادم موسی علیه السلام که سرکرده این جنگ بود
خورشید را از غروب شدن باز داشت تا یوم السبت نیاید که
جنگ از ان ملتوی بماند پس همین سان دانا خداوند از بهر
هدایت گستری بندگان باسعادت بدعا رسول الله صلی الله تعالی علیه
وسلم ماه را دو پاره کرد و صدق رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله وسلم آشکارا نمود و قصه یوشع بن نون در کتاب توریت مسلم
یهود و نصاری مذکور است اما قوم نبود در وهمیات خود چنان فرو رفته اند
که بکیش کسی کاری ندارند و اگر بالفرض در دل لختی از انان که بکالبد انسی
پادریان گاه گاه هوس مناظره با ایشان دلهای انان را می پیشد

وباشوب می گشت بگفتار امتناع خرق والتیام زبان کشاید
خود خانه راجه اندرانان ور آسمان است و کاخہائے بلند و
ایوانہائے فرازین دران برساختہ شدہ سر بفرازے
برافراخت دار دبنا علیہ آسمان را سراسر شگافته شده
گفتن انان راناگزیر بود ورنہ ایوانہائی راجہ اندر در آسمان
چگونہ برساختہ شدند اکنون بابطال مزعوم فلاسفہ کہ
بہ پندار خود گفتارہائے باآب وتاب بیارایند وناآگاہان
را اغوائے نمایند مختصر بیانے بجا مہ میدہم واوہام
بارو باد گوہم کہ مسئلہ امتناع خرق التیام حسب مزعوم
فلاسفہ وامکان خرق التیام ساز وار بعقیدہ اہل ایمان یعنی
وتنفرع است بر مسئلہ جزء لایتجزی یعنی پارہ جزوی خرد ترکہ بالکہ
حسی منقسم شدن وپارہ گردیدن نتوانند بسبب بسیار کمی واندکی
وخود حکما اسلامیہ یعنی متکلمین باخرد رحمہم اللہ قدس اسرارہم
بسے رابہین خرد پسند ثابت کردند کہ سراسر اجسام چہ فلکی وچہ عنصری
مرکب اندازان اجزاء لایتجزی کہ باہم گرد آمدہ وفراہم شدہ
ترکیب جسم را مادہ مے گردند وخود ظاہر است کہ ہر چہ فراہم
می شود لیاقت افتراق ہم میدارد وبناء علی ہذا افلاک و
ستارگان بروز قیامت بسبب افتراق چنین اجزاء کہ مادہ

اجرام آنها است نیست و نابود شوند و بقسر قاسری و چیره دستی
توانا قادرے یعنی خداوند فعال لما یرید افتراق این اجزاء
ہمہ ممکن بل بسیار سہل است بناءً علی ہذا التقریر چہ عجب است
که ایزد تعالی جل شانہ برای اظہار صدق رسالت رسول مقبول
خود حضرت سید المرسلین محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم قمر را که جرم آن مرکب از اجزاء لایتجزیٰ است
بشگافد و باز پیوند دہد تا بندگانش که در صدق رسالت آن سرور
رسل صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم شکے و ریبی داشتہ باشند
براه خدا آیند و بوجوب وجود و وحدانیت ذاتی آن یگانہ
خدا راه براستی برگشایند و این قدرت خود را در دست آن
رسول مقبول خود بدہد که ہرگاه بانگشتی اشاره کند جرم ماه دو پاره
شود و ہرگاه آن معجزه ہویدا گردد آن دو پاره بہم آمیزد و باز
بہ پیکری که بود بشود فلاسفہ که بوجود جزء لایتجزی قائل
نیستند افتراق اجزاء اجرام علویہ و وقوع خرق و التیام در اجرام
سماویہ بامتناع و استحالہ میشناسند اما متکلمین رحمہم اللہ در
اثبات جزء لایتجزی دلائل کاشفہ و براہین محققہ بفزونی و بیشی
دارند ایراد آن ہمہ براہین درین مختصر رسالہ ایجاز کلام را منافی
واختصار گفتگو را منافی است لیکن نمونہ از آن گفتہ مجمل میگزارد آن

مصادقه ندارد و بنا بر علیه گفته می شود که ارباب کلام می فرمایند که
این مسئله که جزء هر چیز کلان تر می باشد از همه یعنی کل خود
زیرا که کل عبارت است از مجموع آن جزء و اجزاء دیگر که با وی پیوسته اند
و این مسئله خود بدیهی است شک و پندار را در آن بار نیست
و هیچکس از آن انکار کردن نمی تواند مثلاً گوئیم که اگر از سنگی
کلان یک پاره همه خرد تر از پس اندک تر بگیرند و باز این هر دو یعنی
سنگ کلان که این پاره خرد تر از آن برگرفته شده باشد
و نیز این خرد تر پاره را تقسیم کردن و پاره پاره ساختن بیاغازند
و سلسله این تجزیه و تقسیم تا زمان دراز ممتد شود پس اگر این خرد
بجای رسد که دیگر قابل پاره شدن و تقسیم در آمدن نماند بیگمان این
است جزء لایتجزی پس مقصود ما که اثبات جزء لایتجزی بود
حاصل شود و هو المراد و اگر این گونه پاره شدن و بقسمت در آمدن
انیکی هم ازین هر دو یعنی کل و جزو که یکی از آن سنگ کلان بود و دیگر
پاره خرد تر از آن با نتها نرسد پس بالضرور برابری جزو با کل
لازم آید و حال آنکه مسلم است که کل اعظم می باشد از جزو خود
در ینصورت مسئله مسلمه بدیهیه را انکار کرده باشند و منکر بدیهی قابل
خطاب نبود و چه جای مناظره و همین بسان دیگر براهین اند
دلیل دیگر بر اثبات امکان خرق و التیام در اجرام علویه باید دانست

که در علم هیات بطلیموس ستارگان را در ثخن افلاک در آمده شده بیان
کرده اند چنانکه سبعه سیاره یعنی هفت اختر گردنده را در هفت
آسمان باین تفصیل قمر یعنی ماه در آسمان اول که آسمان
دنیا باشد و عطارد یعنی تیر در آسمان دوم و زهره یعنی ناهید را
در سوم و شمس یعنی خورشید را در چهارم و مریخ یعنی بهرام را در پنجم
و مشتری یعنی برجیس را در ششم و زحل یعنی کیوان را در هفتم
و باقی ستارگان برجای یعنی کواکب ثابته لبطیة السیر را در آسمان هشتم
که فلک الثوابت نام دارد و بدری زبان از اختر سار گویند و
بالای این هشتمین آسمان نهمین قرار دهند که نام آن فلک اطلس و
باصطلاح شرع عرش و بدری زبان سپهران سپهر و فرازین
آسمان نام دارد و این نهم آسمان را تهی از اختران گویند و از
میان سبعه سیاره سوای شمس و قمر دیگر کواکب خمسه متحیره در تدویر
باشند و تدویر کره ایست که ستاره دران در آمده بود و از سبع سموات
در افلاک خمسه پنج اختر در تدویرانند و تدویر در ثخن فلک و شمس و قمر
بدون تدویر یکوهر دو جرم خود در آسمان در آمده شده و در هر آسمان
سطح درونی و زیرین را مقعر گویند و سطح بالائی را سطح محدب
نام است پس جرم بعض کواکب بچنان بالائی است که سطح محدب
آن کواکب از یکطرف بسطح محدب افلاک که این ستاره در ان ا

واز یک طرف بسطح مقعر همان فلک مماس شده و از کواکب صغار
بعضی را اسطح محدب طرف بسطح محدب آسمان و بعضی را طرف بسطح
مقعر آن آسمان مماس است پس حاصل این بیان همین است
که هرگاه مسلم و مبین است که کواکب درون اثخان افلاک در آمده اند
مبنا علیه در جائے که خود کواکب یا تدویر کواکب دران در آمده است
وقوع خرق والتیام در اجرام فلکی که اجرام علویه اند ثابت شد شکے
دران نماند زیرا که در آمدن جرمی اندرون جرم دیگر بالضرورة
بالبداهة مستلزم است خرق والتیام آن جرم دیگر را پس
ثابت شد خرق والتیام بدلیل علم هیأت که خود مستخرجه
گروهی از فلاسفه است و در عهد خلفاء عباسیه از کتب
یونانیه مترجم شده بعبارت عربی بکتب متعدده در فن
بتدوین رسیده دلیل سوم هیأت فیثاغورثیه ثابت کرده است
که جمله کواکب کثیفه مانند ارض اند این اجرام کون و فساد و خرق
والتیام را قبول می کنند فقط و در علم هیأت این هم مبین شده
که نور قمر مستفاد است از نور شمس و در اصل ماه کثیف و ازرق اللون
است یعنی نیلگون اما درخشش خورشید نصف و اندکے افزون
را روشن میکند و هرگاه نصف فوقانی را می افروزد روشنی
آن نمی نگریم و هرگاه اندک این طرف که بدیدن ما می آید روشن میشود

ماه را بصورت ہلال و بعد ازان ہر روزہ کہ آن تابش بمقابل
رویت ما افزون میشود و ماه را روشن تر می بنیم تا آنکه بدر رمی شود
افزون تر انگاه ہمہ اش می بنیم و دیده شدن ماه گاہی
بصورت ہلالی و گاہے بصورت بدر سے متفرع بر ہمین استصنا است
و استتاره است بنا علی ہذا این شق القمر خود کون و فساد
یعنی اول دیده و شگافته شدن جرم قمر باشارت معجز بشارت
حضرت رسول اللّٰہ صلے اللّٰہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم فساد است
یعنی گذاشتن ہیکل نخستین و صورت اولی و باز پیوستن اجزا
والتیام آن کون است یعنی گرا شدن بصورت اصلیہ خود و
سخن بسیار است و وقت اندک مختصر گویم کہ امام فخر الدّین رازی
رحمہ اللّٰہ در تفسیر خود مسمّیٰ بتفسیر کبیر و در دیگر تصانیف خود بطلان
دلائل فلاسفہ عموماً و بطلان دلیل امتناع خرق و التیام در اجرا
علویہ خصوصاً بہمہ الصباح فرا نموده اند بد انسان کہ بطلان
وہمیات شان ہمہ آشکارا شد و کسی را مجال بگفتگو نماند درین
مختصر ہمین قدر بر گشادن بر سر اکنون کہ امتناع خرق والتیام
ہمہ باطل و سراسر وہمی بر نموده آمد دیگر گفتار آغاز کنم کہ بعد ثبوت
امکان خرق والتیام گفتگو است درین کہ این ممکن یعنی انشقاق قمر
بوقوع و پیدائی رسید یا چنان کہ حسب اجماع علما متبحرین است

یا ہنوز بوقوع درنیامدہ موقت است بر ظہور حشر و نشر مثل انشقاق
افلاک و انتثار کواکب و دیگر اشراط الساعۃ کہ ظہور آنہا موقت است
بر ظہور رستاخیز بنا علی ہذا گویم کہ واقع شدن و بظہور رسیدن
معجزہ شق القمر در عہد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در
مکہ معظمہ ثابت و متحقق است بچہار گانہ برہان اوّل قرآن
مجید دوم احادیث کثیرہ مکررہ صحیحہ کہ راویان آن گروہی ہستند
از اصحاب جلیل القدر رضی اللہ تعالی عنہم اٰنچنان کہ مفصل
دریافتہ شود انشاء اللہ تعالے سوم بیان و شہادت این
بزرگواران والا پایہ کہ رویت و مشاہدہ خود را صاف و صریح
بیان می کنند و عیاذاً باللہ کہ بر چنین پاک گوہران ستارگان
رضی اللہ تعالی عنہم گمان کذب و افترا اہل ایمان را در دل گذرد
چہارم اجماع علماء امت کہ بتعداد آنان اجماع گفتن سزد
نظر برین درین مقام باثبات این مقصود یعنی تبیان معجزہ
شق القمر کہ از سرور عالم صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم حسب
اقتراح و تحدی مشرکان قریش بظہور رسید اولاً آیہ قرآنی
مکشف لشق کلام فرقانی و ثانیاً احادیث مبارکہ و ثالثاً در بیان اتحاد
شہادت صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم رابعاً اجماع علماء امت
بترتیب مذکورہ ہذا درین مختصر بیارم بعون اللہ تعالی و حسن

اقوال کسانی کہ ظہور شق القمر وابستہ وموقت سپندارند بزمان
حشر ونشر ہیچو دیگر اشراط الساعۃ ووقوع وانشق بالحال سیستیع وتوشود
فرانمایند ہویدا برگشایم بروشنی کہ بر ہمہ واضح شود وسراسر ہویدا گردد اما آیہ قرانی
اقتربت الساعۃ وانشق القمر وان یروا آیۃ یعرضوا ویقولوا
سحر مستمر ترجمہ نزدیک شد قیامۃ وپارہ شد ماہ امام المتکلمین
فخر الدین رازی رحمہ اللہ در تفسیر خود مسمی بتفسیر کبیر بالفصاحت
این آیہ عبارتی واضحہ وتفسیر کاشفہ نوشتہ عبارتش بعینہا وبعینہ ترجمہ اش نگارم
قال اول السورۃ مناسب لاخر ما قبلہا وہو قولہ تعالی ازفت الازفۃ
فکانہ اعاد ذلک مع الدلیل وقال قلت ازفت الازفۃ وہو حق
اذ القمر انشق والمفسرون باسرہم علی ان المراد القمر انشق و
حصل فیہ الانشقاق ودلت الاخبار علی حدیث الانشقاق و
فی الصحیح خبر مشہور رواہ جمع من الصحابۃ وقالوا سئل رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم ایۃ الانشقاق بعینہا معجزۃ
قال ربہ فشقہ ومضی وقال بعض المفسرین المراد سینشق و
ہو بعید لا معنی لہ لان من منع وہو الفلسفی یمنعہ فی الماضی
والمستقبل ومن یجوزہ لا حاجۃ لہ الی التاویل وقولہ ایۃ فاذا
تقول ایۃ اقتربت الساعۃ فان انشقاق القمر من ایاتہ وقد
ردوا وکذبوا فان یروا غیرہا ایضا یعرضوا اذا آیۃ الانشقاق فانہا

معجزة اما کونها معجزة ففی غاية الظهور واما کونها
اية الساعة فلان منکر خراب العالم ینکر انشقاق السماء
وانفطارها وکذالك قوله فی کل جسم سماوی من الکواکب
فاذا انشق بعضها ثبت خلاف ما یقول به وبان جواز
خراب العالم ترجمه اول این سوره مناسبت میدارد با آخر سوره
که قبل ازان است یعنی سوره والنجم که آخر آن آیه است
ازفت الازفة الترجمه نزدیک شد نزدیک شونده یعنی
قیامت پس ایزد تعالی گویا اعاده کرده است آیه ازفت الازفة را
باولیل وفرموده است که اوّل گفتم ازفت الازفة وآن راست است
ازبهر آنکه ماه بشگافت مراد امام همین است که آخر سوره
پیشین فرموده بود ازفت الازفة اینجا همان مضمون
ومقصود را دوباره فرمود بقوله تعالی اقتربت الساعة
لیکن بعبارت دیگر لیکن افزون از آنکه عبارت ودلیلی هم ذکر
کرد بقوله تعالی انشق القمر یعنی هرچه از ظهور واقعات
زمان حشر ونشر هیچ شگافته وپاره پاره شدن و
ناپدید گشتن آسمانها وپاشیده ومنکدر وتیره گشتن
ستارگان وجز آن از اجرام علویه در روز قیامت وعده
فرموده وخبر داده است اینک نمونه ازان نمود یعنی انشقاق قمر

که جرمی از اجرام علویه است پس بیننده با سعادت که گوهر
ایمان و تصدیق او بتابانی بود بدیدن این انشقاق که پیش
دیدهٔ او هویدا شده است بالیقین خواهد دانست که بهاز رو
قیامت هم چنین دیگر کواکب و افلاک دیده و ناپدید خواهند شد
پس در ضمن هویدا کردن معجزه رسول الله صلے الله تعالیٰ
علیه وآله وسلم که حسب اقتراح و سوال منکران و مشرکان
ظهور این معجزه را از خداوند تعالیٰ درخواسته بودند نمونه
از واقعات قیامت هم هویدای درآورد و فعل الحکیم لا یخلو
عن الحکمة واضح تر گویم مقصود امام ازین بیان خودش این است
که ازین آیه معجزه رسول الله صلے الله تعالیٰ علیه وآله وسلم
بدلالت مطابقی دانسته میشود که در محل تحدی و درخواست
مشرکان متعنتین بظهور رسید و نمونه از ساعتهائی که روز
قیامت هویدا خواهند شد بدلالت التزامی دریافته میگردد
مثال آن فرانمایم که هرگاه سائلی بپرسد که زید چیست
و جواب آن گفته شود که انسان است پس دریافته شدن
انسانیت زید بدلالت مطابقی و حاصل شدن علم بقابل
کتابت بودن و جزآن از لوازم انسانیت که بطریق التزام دریافته
گردند بدلالت التزامی بود اکنون ترجمه بقیه عبارات امام فخر الاسلام

خواستن تعنت زیان
رسیدن
باوصف نیان خود
متعنت اسم فاعل

امام می فرماید که مفسران سراسر برین هستند که قمر منشق و شگافته
شد و حاصل شد دران انشقاق و بر شگافته شدن و دلالت
می کنند اخبار بر پیدا شدن انشقاق و در صحیح خبر مشهور است
که روایت کرد آنرا جماعتی از صحابه رضی الله عنهم و گفتند که
سوال کرده شد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
آیة انشقاق را بالعینه معجزه پس درخواست رسول الله صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم از ایزد تعالی آنرا پس شق کرد ایزد
تعالی آنرا یعنی ماه را و گذشت و بعضی مفسران گفته اند
که مراد از انشق سینشق است یعنی نزدیک است که قمر شگافته
و منشق خواهد شد و این قول بعض بعید است معنی ندارد از بهر
آنکه هر کسی که منع می کند یعنی تسلیم نمی کند انشقاق قمر را
از بهر آنکه بعقیده او خرق و التیام در اجرام علویه از قبیل ممتنعات
و آن فلسفی است تسلیم نمی کند آنرا هم در زمان ماضی و هم در
زمان مستقبل و آنکه تجویز می کند این انشقاق را پس او را
حاجت نیست بسوی تاویل کردن قوله تعالی یعنی انشق را بقوله
سینشق فقط انتهی اینجا النحتی دل بدریا شس داون و گوش
بگفتار نهادن ناگزیری است تا مراد امام ازین عبارت آشکارا
گردد پس باید دانست که امام رحمه الله درین عبارت خود

بر کسی که از وقوع انشقاق قمر انکار دارد و انشقاق قمر را موقت بروز قیامت می پندارد تصریح مقصودش چنین امام می فرماید که از چنین ماوّل و منکر وقوع معجزه بحیرت هستم زیرا که اگر از گروهی است که معترف هستند با متناع وقوع خرق و التیام در اجرام علویه پس آن گروه آنچنان که ممتنع میدانند در زمان ماضی همچنان ممتنع و مستحیل میدانند در زمان آینده یعنی قیامت بنا علیه این چنین ماوّل را انکار کردن از وقوع انشقاق قمر در عهد رسول الله تعالی علیه و آله وسلم و اقرار کردن بصحت انشقاق در قیامت از چه روست باید که در هر دو زمان یعنی ماضی و مستقبل انکار کند و بگوید که قمر منشق نشده است و روز قیامت هم منشق و پاره نخواهد شد و اگر از گروهی است که بانشقاق اجرام علویه تصدیق و اعتراف دارند پس در زمان ماضی باعث بر انکار چه باشد اگر عدم ادراک و عدم سماع خود را دلیل عدم وقوع قرار دهد این خود بدیهی البطلان است زیرا که عدم علم نسبے عدم وقوع نفس الامری را مستلزم نیست در جهان بسا چیز اند که ما ازان آگاه نیستیم و در نفس الامر هستند و اگر انکارشان باین پندار بوده باشد که اگر این معجزه ظاهر شد ساکنان اقالیم سبعه از هند و سند و توران و ایران و شام و روم و دیگر

بلاد یورپ میرسیدند و این حادثه عجیبه و سانحه غریبه را در دفاتر
و کتب تاریخیه خود می نگاشتند و هرگاه خبر ساکنان مکه معظمه که
صحابه جلیل القدر همچو ابن عباس و انس و جز آنان رضی
الله عنهم آگاهی انان بیان می کنند مردم دیگر بلاد آگاه نگشتند
میدانیم که این معجزه به پیدایش نرسید و کلام خدا تعالی
ناراست نیست پس تاویل اش می کنند به سینشق یعنی
انشقاق قمر در زمان قیامت خواهد شد لیکن باظهار متحقق
الوقوع و یقینی الظهور بودن این واقعه که زمان قیامت واقع
خواهد شد مستقبل را بماضی تعبیر شد فقط پس از الدو وهم این بنا
و اهمان منکران چنین معجزه باهره خود ظاهر است بوجوه اول
آنکه حادثه طوفان که در زمان حضرت نوح علیه السلام آشکار
شد و زمین را سراسر در آب کشید و جانداران را کشت
بحثیتی است که طوایف کثیره از گروه یهود و نصاری و اهل
اسلام بآن قائل اند و چنانچه زمین را در آب غرق
کرده بود لیکن هنود و ترک و چین و سمین سائر طوایف
دیگر که بادیان ثلثه مذکوره مقلد و متمذهب نیستند از آن آگاه
نیستند بلکه بابطال و انکار آن زبان می کشایند چنانچه عجب
آنکه در دفاتر و کتب تاریخیه آنان مثبت و مرقوم بوده هرگاه

حال چنین است اگر ازین واقعه یعنی واقعه انشقاق قمر که جز
ساعتی چند پدید نبود آگاه نباشند چه عجب این واقعه
بسانحه طوفان نوح علیه السلام نسبتی ندارد و نه چنان شور
خیز است و نه چنان دیرپا و نه چنان زمین در خود غرق کننده
علاوه برین احتمال دارد که ساکنان دیگر بلاد هم دیده باشند
و نیز در کتب تاریخیه خود نوشته باشند لیکن ما را بآن علم
نیست پس از عدم علم ما عدم علم ایشان لازم نمی آید و افزون
ازین بسا حوادث غریبه در جهان پیدا شده اند و می شوند
و در کتب تاریخیه که ما مردم آن کتب را دیده ایم مندرج نیستند
پس متروک ماندن ذکر انشقاق قمر از کتب تاریخیه هنود و دیگر
اقوام از همین قبیل بوده باشد یا مرقوم بوده باشد و
این ما تا الان چنان کتب تاریخیه اقوام مختلفه دیار بعیده را
ندیده باشند بلکه نفس الامر همین است که ساکنان هند هم
دیده اند چنانچه در کتاب سوانح الحرمین ذکر کرده که راجه
دهار که شهری است بر کنار چنبل از صوبه مالوه از صوبه های
هندوستان همین انشقاق قمر بدید و مسلمان شد و سفیری
بحضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و
آله وسلم فرستاد سرو بدالم نام آن راجه که نخستین

نامش را جہ بہوج بود عبد اللہ بضا د وہمین سان مذکور است
دیگر درج کتب تاریخیہ اند و فرق یہود و نصارے کہ بدین خدا
و بحضرت مصطفے صلے اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم عناد بدل
دارند دیدہ باشند و در کتب تاریخیہ خود ہم نوشتہ باشند
لیکن مانند کتب دینیہ خود یعنی توریت و انجیل بتحریف کشیدہ
چنین ذکر را کہ مردمان باسعادت را بسوی شریعت غرا
محمدیہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام می کشید از کتب تاریخیہ
خود برآوردہ باشند الغرض بہ چنین توہمات رکیکہ چنین
معجزہ باہرہ را ابا کردن ندانم از چہ روست و بیگان علیہ
امام رحمہ اللہ آشکارا کردم بسوئے ترجمہ بقیہ عبارت تفسیر کبیر
روی آرم و می نگارم کہ فرمود آیۃ فاذا نقول یعنی آیۃ را چہ گوی
خود قیامت نزدیک شد زیرا کہ انشقاق قمر از نشانہا
قیامت است یعنی اینکہ پیش از قیامت بچشم سر دیدہ
عیان [illegible] در ساختند یعنی این عشر کالان
منعشت و [illegible] دلالت کور باطن باز ہم راہ خدا نہ دیدند پس
اگر باز [illegible] ہم خواہند [illegible] خواہند کرد یا اینکہ آیۃ الانشقاق
ہم معجزہ است و ہم علامت و نشان قیامت است
اما معجزہ بودنش در غایۃ ظہور است یعنی در محل تحدی

مقام اقتراح مشرکان بعد سوال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم از خداوندگار خود ہویدا ئے رسید و منکران را
ملزم و مجوج کرد لیکن از بے شرمی و بیحیائی تبجر یک کثرت
بغض و حسد این اسمائی معجزہ را سحر و حضرت معجز نمائے
رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم را اسحر الساحرین گفتند
آنچنان کہ در ذکر احادیث آشکارا تر و انمایم ولیکن بودن
این انشقاق قمر آیت قیامت باین ایضاح کہ انکار کنندہ
از خراب شدن عالم کہ بوقت ظہور قیامت خواہد شد
انکار می کند از منفطر و منشق شدن آسمان ہمین ساختن
گفتار اوست و در ہر جسم سماوی از ستارگان یعنی
خرابی و بربادی ستارگان را ہم ممتنع می پندارد پس ہر گاہ
یکی ازان ستارگان یعنی قمر باشارہ رسول اللہ صلے اللہ
تعالی علیہ و آلہ وسلم شگافتہ شد ثابت شد خلاف قول
او و ہویدا شد جواز و امکان انشقاق و انفطار دیگر اجرام
علویہ ہم باید دانست کہ اجرام بسیطہ سماویہ مختلفۃ الکیفیات و
متباین الطبایع نیستند بلکہ بسبب بساطت ہمہ بر یک
طبیعت اند درینصورت ماہ را قابل انشقاق گفتن و دیگر کواکب
و افلاک را ممتنع الانفطار و مستحیل الانشقاق گفتن نخواہد توانست

وهرگاه همه را قابل الانشقاق خواهد دانست وبان قایل
خواهد شد لاریب بروز رستاخیز که یوم الحشر و زمان وقوع
حادثات است ایمان خواهد آورد فقط انتهی ترجمه عبارة التفسیر
الکبیر و زمخشری در تفسیر کشاف آورده عن ابن عباس
رضی الله عنهما انفلق القمر فلقتین فلقة ذهبت وفلقة
بقیت ترجمه بشگافت ماه دو پاره یکپاره برفت ویکپاره
بماند فقط فلقه بکسر فا و سکون لام بمعنی پاره و قطعه فقط
و در بیضاوی آورده در تفسیر آیه اقتربت الساعة
انشق القمر روی ان الکفار سألوا رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم آیة فانشق القمر وقیل معناه سینشق القمر
یوم القیامة ویؤید الاول انه قری وقد انشق القمر
ای اقتربت الساعة وقد حصل من آیات اقترابها
انشقاق القمر انتهی ترجمه روایت کرده شد که [illegible]
کفار سوال کردند از رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
آیتی یعنی نشانی بر صدق رسالت پس شگافت ماه
وگفته شد که معنی اش آنست که نزدیک است که خواهد شگافت
ماه روز قیامت و تایید می کند قول اول را قراءة
وقد انشق القمر بکلمه قد موضوع برای تحقیق در زمان ماضی

وان یروا آیة یعرضوا عن تاملها والایمان بها ویقولوا
سحر مستمر مطرد وهو یدل علی انهم راوا قبله آیات اخری
مترادفة ومعجزات متتابعة حتی قالوا ذلك وکذبوا
واتبعوا اهواءهم وهو ما زین لهم الشیطان من رد
الحق بعد ظهوره ترجمه اگر خواهند دید این کفار آیتی
دیگر اعراض خواهند کرد از تامل کردن دران و ایمان آوردن
بان وخواهند گفت جادوی محکم پایی درپی آینده است
واین دلالت می کند برین که ایشان دیدند پیش ازان دیگر
آیات پیاپی و معجزات پی درپی تا اینکه چنین گفتند
وپیروی خواهند کرد خواهشهای خود را و آن هرچه که
بیاراسته است شیطان از بهر ایشان از رد کردن راستی
پس از ظهور آن بپایان رسید عبارت تفسیر بیضاوی
با ترجمه اکنون باز گشاده کشف عبارت مذکوره
گفته می شود که مقصود مفسران است که قوله تعالی
وان یروا آیة یعرضوا الخ صاف دلالت می کند که آن
کفار پیش ازین معجزات باهره از رسول الله صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم بدیده شده وازان اعراض وانکار
ورزیده شده چونکه قبل این آیة فرموده انشق القمر پس

دریافت شد که انشقاق قمر هم دیدند که ازان انکار آوردند
بگمان بردن خود این معجزه آسمان را سحر مستمر و
دیدن انان مستلزم است وقوع انشقاق و ظهور آن را زیرا که
اگر قمر خود منشق نمی شد چه می دیدند پس این هم دلیل است
بر وقوع انشقاق و در تفسیر وجیز گفته وانشق القمر ای انفلق
بنصفین علی عهد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
وذلك انه اهل مكه سالوه آية فاراهم القمر فلقتين
فاخبر الله تعالی ان ذلك من علامات قرب القيامة
ترجمه شگافت ماه یعنی دریده و بر شگافته شد بدو نصف
در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و این از آن است
که هر آئینه اهل مکه سوال کردند از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
آنرا پس نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انان را
قمر بدو پاره پس خبر داد ایزد تعالی که هر آئینه این از
علامات قرب قیامت است فقط مقصود مفسر ازین عبارت
خوش آن است که خبر دادن ایزد تعالی از وقوع این معجزه
و خبر دادن او تعالی از معجزات دیگر که ازان سید المرسلین
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم تتوالی و تواتر بظهور رسیدند
باین اشاره است که این معجزه علاوه تصدیق رسالت

از قرب قیامت هم خبر میدهد باین که انموذجی و نشانی می نماید
از پاره شدن آسمانها و ریخته و نابود شدن دیگر ستارگان
در روز قیامت بدان سان که این زمان ماه که جرمی است
از اجرام فلکیه منشق و منفلق گردید و ازین که در اجرام
سماویه و اجسام علویه اختلاف طبائع نیست همه بریک
طبیعت اند نظر براین اندیشه راست بهر یکی کسی که
جرمی از اجرام علویه منشق گردد و در اجرام دیگر انشقاق و انفلاق
ممتنع و محال بود فقط و در تفسیر جلالین است و انشق القمر
انفلق فلقتین علی ابی قبیس و قعیقعان آیة له صلی الله
علیه و آله و سلم رواه الشیخان الترجمه و منشق شد ماه
و شگافته آمد به دو پاره بر کوه ابی قبیس و کوه قعیقعان
نشانی یعنی معجزه برای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
روایت کردند این را هر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم باید دانست
که قعیقعان بقاف بر وزن زعیفران کوهی است بمکه که روی
آن بسوی ابی قبیس است فقط و در تفسیر کواشی آورده
انشق القمر علی عهد النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
شقتین و روی فرقتین فقط ترجمه شگافت ماه در زمان
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو پاره و بر جای شقتین

کلمه قرتین هم آمده یعنی دو پاره و در تفسیر نیشاپوری گفته
اقتربت الساعة وانشق القمر اول این سوره مناسبت
آخر سوره متقدم را که ازفت الازفة ست چرا که ذکر کرده است
در انجا دلیلی بر اقتراب ساعه و آن قوله انشق القمر است
فقط یعنی در اتیه سوره سابقه فرموده ازفت یعنی اقتربت
وازفة یعنی قریبه مراد ازان قیامت پس قوله تعالی ساعة
و نیز ازفة هر دو بیک معنی یعنی قیامت بنا علیه هر دو تفسیر کرده
شدند تکرار آن لتقصد تنبیه جدید و ایقاظ مکرر است
آن چنان که عادت الله جل شانه در کتب سماویه منزله
مثل توریت و انجیل بر همین جاری شده که مضمون واحد
را بتکریر عبارت و تغییر الفاظ بعبارات متکثره فرموده است
مگر درین آیه قوله تعالی انشق القمر بسابق دلیل است که
اقتراب ساعة را مبرهن و روشن می کند از بهر آنکه
این وقت انشقاق قمر واقع شد پس از بهر استدلال
بر اقتراب قیامت بر مزید و امری که به پیدائی نارسیده
هنوز منتظر الوقوع و منتظر الظهور بود دلیل شدن نمی تواند
پس ازین دانسته آمد که انشقاق قمر هویدا شد که بر موعود است
قیامت دلیل و برهانا آمد و در تفسیر بحر مواج ذکر کرده که اقتربت الساعة

وانشق القمر ای قیامت نزدیک شد و ماه بانشقاق پیوست
وچون ببینند ایشان معجزه اعراض کنند و در تهمت
سحر افگنند و حط مرتبه او جویند و این چنین معجزه روشن را
تکذیب کنند انتهی فقط و نیز در تفسیر ابی سعود در زیر این
آیه نوشته ترجمه آن می نگارم که گفت را آیه طلبیدند
پس ماه شگافته شد و عثمان بن عطا از پدر خود روایت کرده
که معناه سینشق و رد می کند آن را قوله تعالی
وان یروا ایة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر چه این کلام ناطق است
بوقوع این واقعه و باین که مشاهده کردند این اعجاز را العید
مشاهده نظایر شتی فقط و در تفسیر سواطع الالهام یعنی تفسیر
غیر منقوط آورده در تفسیر قوله تعالی انشق القمر و هراه احواء
وسطهما کما رواه ولد مسعود ترجمه دیدند کوه حرا را میان
آن هر دو یعنی هر دو پاره قمر و در تفسیر بحر المعانی گفته وانشق القمر
بعهد قد عواه وان یروا ایة یعرضوا عن تامله والایمان
به ویقولوا سحر مستمر هذا یدل علی انه مرا واقبل هذه الایة
ایات اخر مترادفة ومعجزات متتابعة قالوا سحر مستمر ای
ترجمه شگافت ماه از بهر صدق دعوی رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم واگر خواهند دیدند از آن آیه را اعراض خواهند کرد

از تامل کردن دران و ایمان آوردن بان و خواهند گفت
سحری است مستمر دلالت می کند این آیه برین که هر آیینه
ایشان یعنی مشرکان و منکران دیدند پیش ازین آیت آیه
آیات دیگر پیاپی و معجزات جدیده پس گفتند سحر محکم است
فقط یعنی قوله تعالی ان یروا آیة تا آخر صاف دلالت دارد
برین که انشقاق قمر بدیدند و پیش از دیدن این انشقاق
معجزات دیگر هم بدیدند و از قبول آن سر کشیدند پس وقوع
انشقاق و ظهور آن همه هویدا شد زیرا که تا هویدا و نا پدید اشده را
دیدن صورت ندارد و در تفسیر خازن گفته اقتربت الساعة
وانشق القمر قیل فیه تقدیم و تاخیر ای انشق القمر و اقتربت الساعة
ترجمه درین کلام الهی جل شانه باعتبار نظر کردن بسوی
مقتضای ظاهر تقدیم و تاخیر واقع شده یعنی مقتضای
ظاهر خوانان آن بود که انشق القمر اول فرموده می شد باخبار
از وقوع انشقاق قمر که معجزه واقع شده و پس مدلول و
نتیجه آن یعنی اقتربت الساعة که از ان صدق قیامت
به پیدائی میرسد بعد از ان مذکور می شد لیکن بوجهین
در هردو یعنی بدو وجه و بدو رمز که مذکور گردد خلاف مقتضای
ظاهر بکار رسیده وجه اول اینکه قوله تعالی اقتربت الساعة

موکد است برای آیة ازفت الآزفة که آخر سورهٔ والنجم قبل
این سوره است واقع شده هردو بیک معنی اند زیراکه ازفت
بمعنی اقتربت ماخوذ و مشتق از ازف بمعنے دنو یعنی
اقتراب و نزدیک شدن و ازفه بمعنے نزدیک شونده
یعنی قیامت و ساعة پس ازفت الازفة و اقتربت الساعة
بیک مضمون اند آیة ثانیه را بهر اد تاکید مبرهن و مدلل فرمود بقوله
انشق القمر و دلیل بر دعوی متاخر می باشد از ان دعوی
لہٰذا از مقتضای ظاهر تخلف پدید آمد و بر خلاف مقتضای ظاهر
یعنی مقتضای باطن ایراد کلام صورت بست از بهر اعادهٔ
لطیفه و نکته که مذکور شد و از مسلمات فن بلاغت است
آوردن کلامی خلاف مقتضای ظاهر بسبب نکتة و لطیفه انچنان که در مطول و
دیگر کتب فن بلاغة تصریح کرده اند بقولهم و کثیرا ما یخرج الکلام
علی خلافه ای خلاف مقتضی الظاهر یعنے بسا هنگام آورده میشود
کلام بر خلاف مقتضای ظاهر فقط لیکن با اصل مقتضا مخالف
واقع نمی شود و نه بسبب مخالفت کلام با مقتضا از بلاغت
بدور می افتد و اعجاز کلام که اقصی مدارج بلاغت است
صورت نه بندد و مثالی از اخراج کلام خلاف مقتضای ظاهر
واضح کنم از قوله تعالی احضرت الانفس الشح یعنی حاضر کرده شده

نفسہا بخل را مقتضای ظاہر خواہان بود کہ احضر الشیخ الالفنس
فرمودہ می آمد ترجمہ حاضر کردہ شد بخل نفسہا را یعنی مردم
نژاد بالطبع بخیل اند کہ ہمہ اوقات بخل در پیش انان
حاضر می باشد مگر تقدیم و تاخیر بکار آمد و فرمودہ شد
احضرت الالفنس الشیخ باین لطیفہ کہ مردم چنان بندگان بخل
و پرستندگان خست اند کہ مانند خدام و عبید در پیشگاہ
بخل دست بستہ ایستادہ می مانند وجہ دوم این واقعہ
انشقاق قمر را کہ نگرندگانش بچشم سر بدیدند از سبب ظہور
محتاج باخبار و انہاء و اعلام نبودہ است کہ ازان بالمطابقہ
و بالذات خبر دادہ شود بلکہ مقصود بالاخبار قرب قیامت
بود و اخبار از انشقاق بر سبیل استدلال بالتبع مذکور شد
باین ایضاح کہ پیشتر ہم خبر دادہ شد کہ قیامت نزدیک
رسیدہ است اکنون ہم خبر دادہ میشود زیرا کہ الموذنی و
شرط از اشراط الساعۃ و واقعات ان زمان شمار اینمودیم
گریان را سوال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
و اقتراح سائلان کہ مشرکان معجزہ آسمانی خواستار بودند
و از صدق رسالت حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
بانکار بودند و پارہ پارہ گشتن تا بپارہ پارہ شدن افلاک

ـلہ فرودنیا سبعی از سکای دیدہ

کواکب لی برند و موعودات الظهور ان زمالی آشوب توامان
را راست دانند پس مخبر عنه بالقصد یعنی نزدیک رسیدن
قیامت اولا مذکور شد و مخبر عنه بالتبع یعنی انشقاق قمر ثانیاً که
رسید خلاف مقتضای ظاهر ازین تقدیم و تاخیر به هدایت
رسید فقط خدا نسته باد که اگرچه در تفاسیر کثیرا فزون از تفاسیر
که لحقی لفظی از عبارات آن آورده شد وقوع انشقاق قمر علی
رؤس الاشهاد مذکور است اما ایراد عبارات تفاسیر
مذکوره دامان گفتار به درازی می کشد و اختصار رساله
هذه مقصود لهذا از بهر اثبات این مقصود یعنی تحقیق وقوع
انشقاق القمر همین قدر کافی دانسته بمناسبت قوله تعالی
انی رأیت احد عشر کوکبا بر همین یازده تفسیر اکتفا
بکار آمد یعنی ان شاء الله تعالی اکنون احادیث مثبته وقوع این
معجزه مذکور می شوند بتوفیق الله تعالی جل شانه و هو الموفق
والمستعان دانستنی است که احادیث ناطقه به ثبوت
وقوع معجزه شق القمر بطرق مختلفه وارد اند زرقانی در شرح
مواهب از علامه سبکی آورده که حدیث انشقاق را طرق
متعدده اند بحیثیتی که در ان شک و امترا کرده نمی شود
و بعد نقل این عبارت نوشته که احادیث انشقاق بسیار آیا

صحیحہ وارد شدہ اند از جماعت صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم انتہی
و در نسیم الریاض گفتہ کہ عمدہ ترین روایات درین باب
روایت ابن مسعود است و دیگر روایات مانند تابع اند
مراورا و سوای ابن مسعود انس بن مالک و ابن عباس و ابن
عمر و حذیفہ و علی و جبیر ابن مطعم رضی اللہ تعالے عنہم اجمعین
نیز روایات کردہ اند و مرویات ایشان در صحاح ستہ اند
چنانکہ روایت انس و ابن عباس در صحیحین و روایت ابن
عمر در صحیح مسلم و ترمذی و روایت حذیفہ ابن الیمان در دلا
وغیرہ و روایت جبیر ابن مطعم در مسند احمد و بیہقی و روایت
علی رضی اللہ تعالی عنہم در شفاء عیاض موجود اند و اینجا
احادیث صحابہ سبعہ رضی اللہ تعالے عنہم ذکر کردہ میشود
اول بخاری روایت کرد از طریق مجاہد از معمر از عبد اللہ بن
مسعود کہ گفت انشق القمر و نحن مع النبی صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فصار فرقتین فقال لنا اشهدوا اشهدوا
ترجمہ شگافت ماہ و ما بودیم با پیغمبر صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ
وسلم پس شد ماہ دو پارہ پس خبر مود کہ گواہ باشید
گواہ باشید و روایت کردہ است مسلم از طریق مجاہد
از ابی معمر از عبد اللہ بن مسعود و گفت انشق القمر شقتین

فقال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم اشهدوا
سوم روایت کرد ترمذی از طریق مجاہد از ابی معمر از ابن عبد الله
ابن مسعود و گفت انشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فقال لنا النبی صلی الله علیه وآله
وسلم اشهدوا چهارم محی السنه از ابن مسعود اخراج کرده گفت
انشق القمر علے عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فرقتین فرقة فوق الجبل وفرقة دونه فقال صلی الله
علیه وآله وسلم اشهدوا ترجمه شگافت ماه در زمان رسول
الله صلے الله علیه وآله وسلم دو پاره یک پاره بالای
کوه و یک پاره زیر آن کوه پس فرمود رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم گواه باشید و ابو الضحی از مسروق از عبد الله
بن مسعود روایت کرد که گفت انشق القمر بمکة وقال مقاتل
انشق القمر ثم التام بعد ذلك نجم سیوطی در درمنثور گفته
که اخراج کرده است عبد بن حمید و حاکم تصحیح کرده است
این را و اخراج کرده است ابن مردویه و بیهقی در دلائل
از طریق مجاهد از ابی معمر از ابن مسعود قال رأیت القمر انشق
بشقتین مرتین بمكة قبل مخرج النبی صلے الله علیه
وآله وسلم بشقة علی ابی قبیس وشقة علی السویدا فقالوا

سحر القمر فنزلت اقتربت الساعة الخ قال مجاهد
یقول کما رایتم القمر منشقا فانه الذی اخبرکم عن اقترا
الساعة حق ترجمہ گفت ابن مسعود کہ من دیدم ماہ را شگافتہ
و دریدہ شدہ بہ دو پارہ دو بار بمکہ پیش از بر آمدن رسول
اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم یعنی قبل از ہجرت یک پارہ
بر کوہ ابی قبیس و یک پارہ بر سویدا پس گفتند کہ سحر کردہ شد
ماہ پس نازل شد آیہ اقتربت الساعة و انشق القمر گفت
مجاہد یعنی اینقدر زیادہ کردہ است کہ می فرمود یعنی
رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم کہ آنچنان کہ دیدید
شما ماہ را شگافتہ پس ہر آئینہ ہر چہ کہ خبر میدہم شما را
از نزدیک شدن قیامت راست است ششم روایت
کردہ است بخاری از طریق ابراہیم نخعی از ابی معمر از ابن
مسعود قال انشق القمر علی عہد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم فرقتین فرقة فوق الجبل و فرقة دونہ
فقال اشہدوا ہفتم روایت کرد مسلم از طریق ابراہیم
نخعی از ابی معمر از ابن مسعود قال بینما نحن مع رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم بمنی اذا انفلق القمر فلقتین فلقة وراء الجبل
و فلقة دونہ فقال لنا اشہدوا ہشتم روایت کردہ است

ترمذی از ابراہیم از ابی معمر از ابن مسعود قال بینما نحن مع
رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم بمنا فانشق القمر
فلقتین فلقۃ من وراء الجبل و فلقۃ دونہ فقال اشہدوا
نیز در درمنثور است کہ اخراج کرد احمد و حاکم تصحیح کرد این را
و ابو نعیم در دلائل از طریق اسود از عبد اللہ قال رأیت
القمر قد انشق فابصرت الجبل بین فرجتی القمر ترجمہ
گفت ابن مسعود دیدم ماہ را کہ ہر آئینہ بشگافت پس دیدم
کوہ را درمیان دو فرجہ قمر یعنی دو پارہ و نیز روایت کردہ است
بیہقی از ابن مسعود قال انشق القمر بمکۃ فقال سحرکم
ابن ابی کبشۃ فاسئلوا السفار فان کانوا راوا ما رأیتم
فقد صدق و ان لم یکونوا راوا ما رأیتم فہو سحر فسئلوا السفار
وقد قدموا من کل جہۃ فقالوا رأیناہ ترجمہ گفت
ابن مسعود بشگافت ماہ در مکہ پس گفتند یعنی مشرکان
قریش کہ سحر کرد شما را ابن ابی کبشہ پس بپرسید شما از
مسافران پس اگر آنان دیدہ باشند ہر چہ کہ شما دیدہ اید
پس ہر آئینہ او راست گفتہ است و گر آنان ندیدہ باشند
آنچہ کہ شما دیدہ اید پس آن سحر است پس پرسیدند
از مسافران و حال آنکہ آمدہ بودند آن مسافران از ہر جانب

پس گفتند مسافران که هر آئینه ما دیدیم این را یعنی
انشقاق قمر را فقط باید دانست که مشرکان بے ادب
سرورِ عالم صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم را باصطلاح خود
ابن ابی کبشہ می گفتند ازینجہت کہ شوہر حلیمہ مرضعہ سرورِ عالم
صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم را نام کبشہ بود و شوہر حلیمہ را
ابی کبشہ کنیت شد و چونکہ زوجہ اش سرورِ عالم صلے اللہ تعالے
علیہ وآلہ وسلم را بشیر خود پرورده بود آنحضرت علیہ الصلوٰۃ
والسلام را ابن ابی کبشہ کنیت می کردند و بعضی گویند
کہ وہب نام شخصے از پیران عبد مناف پرستش بتان را
تارک آمد و ستارۂ شعری را عابد شد و حضرت سید المرسلین
صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم مغفران خداوند تعالے
مشرکان را از عبادت بتان باز می داشت لہٰذا بگمان
اتحاد در قول خلاصہ موجودات علیہ التحیات را باین کنیت
یاد می کردند یازدہم روایت کردہ است بخاری از ابن عباس
رضی اللہ تعالے عنہما قال انشق القمر فی زمن النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم دوازدہم روایت کردہ است مسلم از
طریق اعمش از ابراہیم از ابی معمر از ابن مسعود قال انشق القمر
علی عہد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فلقتین

فستر الجبل فلقة فکانت فلقة فوق الجبل وقال اللّٰھم اشھد
ترجمہ گفت ابن مسعود رضی اللہ تعالے عنہ بشگافت ماہ
بر زمان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دو پارہ پس
بپوشید کوہ را یک پارہ ویک پارہ بالائے کوہ وفرمود رسول اللہ
صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم ای بار تعالے گواہ شو فقط
باید دانست کہ در روایت سابقہ از ہمین ابن مسعود رضی اللہ تعالے عنہ
منقول است کہ قال اشھدوا ودرین روایت است
اللّٰھم اشھد واپس وجہ جمع بین الروایتین چنین بود
کہ آن سرور صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ہردو کلمہ
فرمودہ باشند ولیکن در روایتی یک کلمہ مذکور شد
ودر روایت دیگر کلمہ دیگر واز دو کلمہ یک کلمہ در روایتی وکلمہ
دیگر در روایت دیگر مذکور شدن تناقض وتخالف پیدا نشد
سیزدہم روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضی اللہ تعالے عنہ
قال انفلق القمر علی عہد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم فقال اشھدوا چہاردہم بغوی در معالم التنزیل
از ابی الضحی از مسروق از عبد اللہ آوردہ قال انشق القمر
علی عہد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال
قریش سحر کم ابن ابی کبشہ فاسئلوا السفار فسئلوھم

فقالوا نعم قد رأيناه فانزل الله عزوجل اقتربت الساعة
وانشق القمر و روایت کرد مسلم از طریق شیبان از قتادہ
از انس رضی اللہ تعالے عنہ قال ان اهل مکة سألوا رسول
الله صلے الله تعالے علیه وآله وسلم ان یریهم آیة
فاراهم انشقاق القمر فرقتین ترجمہ گفت انس رضی اللہ تعالے عنہ
کہ بدرستیکہ اہل مکہ سوال کردند از رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
اینکہ بنماید ایشان را دریدہ شدن ماہ پس بنمود آنحضرت
علیہ الصلوۃ والسلام آنان را دریدہ شدن ماہ دوبارہ
فقط و آنکہ در اکثر روایات یکبار و در برخی از روایات کلمہ
مرتین وارد شدہ پس تحقیق آن اہل حدیث تفصیل کردہ اند
بتوفیق اللہ تعالی و در مشکوۃ از انس رضی اللہ تعالی عنہ
آوردہ قال ان اهل مكة سألوه ان يريهم آية فاراهم القمر
شقتين حتى رأوا حراء بينهما متفق علیہ ترجمہ بدرستیکہ
اہل مکہ سوال کردند او را یعنی حضرت سید المرسلین صلے اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم را کہ بنماید ایشان را معجزہ پس بنمود آنان را
دریدہ شدن ماہ دو پارہ تا اینکہ دیدند ایشان حرا را
درمیان آن ہر دو این حدیث متفق علیہ است و روایت
کردہ است بخاری از طریق شیبان از قتادہ از انس

قال سال اهل مکه ان یریهم آیۃ فاراهم انشقاق القمر
و در روایت کردہ ترمذی از طریق معمر از قتادہ از انس
رضی اللہ تعالی عنہ قال سال اہل مکۃ النبی صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم آیۃ فانشق القمر بمکۃ مرتین فنزلت
اقتربت الساعۃ وانشق القمر الی قولہ تعالی سحر مستمر
وگفت ترمذی کہ این حدیث حسن صحیح است باید دانست
کہ اگرچہ درین بارہ یعنی وقوع انشقاق القمر علی عہد رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم احادیث کثیرہ در صحاح
از ہفت صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم کہ اسماء بارکہ آن
بزرگان والا پایہ کہ سیارہ آسمان ہدایت اند مذکور اند
اما نظر باختصار این تحریر بقدر مذکورہ کفایت کردہ آمد کہ حسب
قولہم احسن الکلام ما قل ودل بالاختصار والایجاز مقصود
منصور و صورت بست و در ضمن ذکر احادیث مذکورہ
رویت و مشاہدہ این والا مقداران یعنی صحابہ کرام
رضی اللہ عنہم نیز ہویدا شد زیرا کہ بکلمہ رأیت ورأینا
یعنی من دیدم و ما دیدیم روایت کردہ اند بنا علی ہذا اگر ہم
وقوع و ظہور این معجزہ باہرہ یعنی انشقاق القمر علی عہد رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم قائل و معترف نشویم

پس گفتند مسافران کہ ہر آئینہ ما دیدیم این را یعنے
انشقاق قمر را فقط باید دانست کہ مشرکان بے ادب
سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم را باصطلاح خود
ابن ابی کبشہ می گفتند ازینجہت کہ دختر حلیمہ مرضعہ سرور عالم
صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم را نام کبشہ بود و شوہر حلیمہ را
ابی کبشہ کنیت شد و چونکہ زوجہ اش سرور عالم صلے اللہ تعالے
علیہ وآلہ وسلم را بشیر خود پرورده بود آنحضرت علیہ الصلوة
والسلام را ابن ابی کبشہ کنیت می کردند و بعضی گویند
کہ وہب نام شخصے از پسران عبد مناف پرستش بتان را
تارک آمد و ستارہ شعری را عابد شد و حضرت سید المرسلین
صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بفرمان خداوند تعالے
مشرکان را از عبادت بتان باز می داشت لہذا ایشان
اتحاد در قول خلاصہ موجودات علیہ التحیات را باین کنیت
یاد می کردند یازدہم روایت کردہ است بخاری از ابن عباس
رضی اللہ تعالے عنہما قال انشق القمر فی زمن النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم دوازدہم روایت کردہ است مسلم از
طریق اعمش از ابراہیم از ابی معمر از ابن مسعود قال انشق القمر
علی عہد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فلقتین

فستر الجبل فلقة فكانت فلقة فوق الجبل وقال اللّٰہم اشہد

ترجمہ گفت ابن مسعود رضی اللہ تعالے عنہ بشگافت ماہ

بر زمان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دو پارہ پس

بپوشید کوہ را یک پارہ ودیگر پارہ بالائے کوہ و فرمود رسول اللہ

صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم ای بار تعالے گواہ شو فقط

باید دانست کہ در روایت سابقہ از ہمین ابن مسعود رضی اللہ تعالے عنہ

منقول است کہ قال اشہدوا و درین روایت است

اللّٰہم اشہدوا پس وجہ جمع بین الروایتین چنین بود

کہ آن سرور صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ہر دو کلمہ

فرمودہ باشند ولیکن در روایتی یک کلمہ مذکور شد

و در روایت دیگر کلمہ دیگر واز دو کلمہ یک کلمہ در روایتی و کلمہ

دیگر در روایت دیگر مذکور شدن تناقضی و تخالفی پیدا نشد

نیز ہم روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہ

قال انفلق القمر علی عہد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ

وسلم فقال اشہدوا و نیز ہم بغوی در معالم التنزیل

از ابی الضحیٰ از مسروق از عبد اللہ آوردہ قال انشق القمر

علی عہد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال

قریش سحرکم ابن ابی کبشہ فاسئلوا السفار فسئلوا هم

فقالوا نعم قد رأيناه فانزل الله عز وجل اقتربت الساعة
وانشق القمر و روایت کرد مسلم از طریق شیبان از قتادہ
از انس رضی اللہ تعالے عنہ قال ان اہل مکۃ سالوا رسول
اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم ان یریہم آیۃ
فاراہم انشقاق القمر فرقتین ترجمہ گفت انس رضی اللہ تعالے عنہ
کہ ہر آئینہ اہل مکہ سوال کردند از رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
اینکہ بنماید آنان را دریدہ شدن ماہ پس بنمود آنحضرت
علیہ الصلوٰۃ والسلام آنان را دریدہ شدن ماہ دو پارہ
فقط و آنکہ در اکثر روایات یکبار و در برخی از روایات کلمہ
مرتین وارد شدہ پس تحقیق آن اہل حدیث تفصیل کردہ اند
بتوفیق اللہ تعالی و در مشکوۃ از انس رضی اللہ تعالی عنہ
آوردہ قال ان اہل مکۃ سالوہ ان یریہم آیۃ فاراہم القمر
شقتین حتی راوا حراء بینہما متفق علیہ ترجمہ ہر آئینہ
اہل مکہ سوال کردند او را یعنی حضرت سید المرسلین صلے اللہ تعالے
علیہ وآلہ وسلم را کہ بنماید آنان را معجزہ پس بنمود آنان را
دریدہ شدن ماہ دو پارہ تا اینکہ دیدند آنان حرا را
درمیان آن ہر دو این حدیث متفق علیہ است و روایت
کردہ است بخاری از طریق شیبان از قتادہ و از آن

قال سال اهل مکہ ان یریہم ایۃ فاراہم انشقاق القمر
و روایت کرد ترمذی از طریق معمر از قتادہ از انس
رضی اللہ تعالی عنہ قال سال اہل مکۃ النبی صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم ایۃ فانشق القمر بمکۃ مرتین فنزلت
اقتربت الساعۃ وانشق القمر الی قولہ تعالی سحر مستمر
وگفت ترمذی کہ این حدیث حسن صحیح است باید دانست
کہ اگرچہ درین بارہ یعنی وقوع انشقاق القمر علی عہد رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم احادیث کثیرہ در صحاح
از ہفت صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم کہ اسماء مبارکہ آن
بزرگان والا پایہ کہ بسبب بیارہ آسمان صدایت اند مذکورا
اما نظر باختصار این تحریر بقدر مذکورہ کفایت کردہ آمد کہ حسب
قولہم احسن الکلام ماقل ودل بالاختصار والایجاز جمہور
مقصود مسور شناسند و در ضمن ذکر احادیث مذکورہ
رویت و مشاہدہ این والا مقداران یعنی صحابہ رضی اللہ عنہم
رضی اللہ عنہم نیز ہویدا شد زیرا کہ بلفظ رأیت و رأینا
یعنی من دیدم و ما دیدیم روایت کردہ اند بنا علی ہذا اگر بعدم
وقوع و ظہور این معجزہ باہرہ یعنی انشقاق القمر علی عہد رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم قائل و معترف نشویم

روایت مشاہدہ و رویت صحابہ رضی اللہ تعالے عنہم را محمل
چہ بود و تاویل چہ باشد و چونکہ محمل درست و تاویل را استحق
پسندیدہ باشد دریں گذرد پس بالضرور الظہور و وقوع
این معجزہ زبان کشادن خواستہ راست فہمی و درست
گفتاری است زیرا کہ از حمل کردن کلمہ انشق بر مجاز بے ضرورت
بدون داعیہ و بدون قرینہ و انحراف کردن از حقیقت
نجات سیدہ و حمل بر مجاز وقتی می باشد کہ حمل علی الحقیقۃ متعذر
یا ناپسندیدہ بود و اینجا انشقاق و ظہور آن علی عہد رسول اللہ
صلے اللہ تعالے علیہ و آلہ وسلم بشواہد اربع یعنی آیات
قرآنی و احادیث متکثرہ مذکورہ و مشاہدہ صحابہ رضی اللہ
تعالی عنہم یعنے راویان احادیث موصوفہ و ہم اجماع اہل التفسیر
ثابت اما اجماع در عبارت تفسیر امام فخر الدین رازی و ہم
در تفاسیر دیگر و کتب آخر بصراحتہا مذکور است و نیز در مواہب
تصریح کردہ بقولہ قد اجمع المفسرون واھل السنۃ علی
وقوعہ لاجلہ صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم
ترجمہ ہر آئینہ اجماع کردہ اند مفسران و اہل سنت
بر واقع شدن آن یعنی شق القمر از بہر آنحضرت صلی اللہ
تعالے علیہ وآلہ وسلم و حمل علی المجاز خالی از تعسف و تاز

از تکلف نیست بل خواستهٔ انصاف و مقتضائے درست فہمی ہمین است کہ وقوع و ظہور این معجزہ باہرہ کہ تصرف حضرت رسالت مرتبت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بفرمان حضرت مالک الملک حقیقی جل شانہ در اجرام علویہ سماویہ باشد اظہر من الشمس است ہمین بود مقصود کہ بعون اللہ تعالیٰ وحسن توفیقہ آشکارا کردہ آمد بروشنی کہ ارتیاب را دران مدخل نماند و شک را بساط بالکلیہ نوردیدہ آمد و ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء وہو الحکیم القدیر اکنون لطایف چند بر سبیل تتمہ و تکملہ تحریر آوردہ می شود تا کہ لطایف پسندان خوش کنند لطیفہ اولی اہل ایمان را بشہادت قرآنی وہم کتب سیر معلوم است کہ انفلاق بحر یعنی شگافتہ شدن دریائے نیل بہر عبور بنی اسرائیل ہنگامی کہ فرعون بہ تعقیب آنان راہی گشتہ تا لب دریا نیل رسیدہ بود بہ پیدائی رسید از معجزات حضرت موسی کلیم اللہ علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام است وانفلاق قمر بدان سان کہ از بیان سابق بوضوح و ہویدائی رسید از معجزات حضرت سید الکائنات فخر الموجودات خاتم الانبیا والمرسلین رحمۃ للعالمین

محمد مصطفی صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم پس تفاوت
بین المعجزتین دیدنی و دریافتنی است کہ نخستین یعنی
حضرت موسی کلیم اللہ علیہ السلام بحر را بشگافت و
بحر از موجودات عالم سفلی است و متبذل است کہ دست
ہر کس بان می تواند رسید و دومین یعنی سرور عالم
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ماہ را کہ از اجرام علویہ
سماویہ است و دست ہیچکس بدامانش نرسد
و بچنان فرازی و علو رتبہ است کہ بعضی از طوائف ضلال
بمعبودیتش برگزیدہ اند دو نیمہ آورد و بشگافت و
این انفلاق و انشقاق علی رؤس الاشہاد واقع شد
تا بدیر کہ مقدار آن زمان سہ ساعت کہ میان نماز عصر و
مغرب باشد سنجیدہ و مقدر کردہ اند باید در خصوصیت تفاوت
فضیلت حضرت حبیب اللہ بر حضرت کلیم اللہ علیہما و
علی سائر الانبیاء و المرسلین الصلوۃ والسلام ابین و
اظہر است و ہمانا اہل تفسیر رحمہم اللہ کہ در تفسیر آیہ ثم قالی
تصریح بتفضیل حضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالی
علیہ و آلہ وسلم بر سراسر انبیاء و مرسلین صلوۃ اللہ
وسلامہ علیہ و علیہم اجمعین فرمودہ اند والہی بجز د کشودہ اند

چنانکه استدلالاً و یتیمناً عبارت تفسیر بیضاوی آورده
می شود با ترجمه تلک الرسل اشارة الی الجماعة المذکورة
قصصها فی السورة او المعلومة للرسول او جماعة الرسل
واللام للاستغراق ترجمه این رسولان اشاره است
سوی جماعت مذکوره که قصه و حال آنان درین سوره
مذکور شد یا جماعة معلومه برسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم و یا بهمه جماعت رسولان ولام در الرسل بافاده
استغراق است یعنی در دو صورت اول وثانی لام
بافاده عهد است یعنی آن جماعت رسل که مذکور شدند
درین سوره یا آن جماعت که رسول الله را معلوم است
و در صورت سوم یعنی در اسم و سر لبس رسولان لام
بافاده استغراق است فضلنا بعضهم علی بعض بان
خصصناه بمنقبة لیست لغیره ترجمه فضیلت دادیم
بعض را از آنان بر بعض دیگر باین که خاص کردیم او را
بفضیلتے که نیست آن فضیلت غیر او را منهم من کلم الله
تفضیل له وهو موسی او موسی و محمد علیهما السلام
کلم موسی لیلة الحیرة وفی الطور و محمدا صلی الله علیه
وآله وسلم لیلة المعراج حین کان قاب قوسین او ادنی

و بینهما بون بعید ترجمه از آنان است کسیکه کلام کرد با خداوند
تعالی این تفصیل است برای آن بعض و آن موسی است
و گفته شد که موسی و محمد علیهما السلام هر دو اند کلام کرد ایزد تعالی
با موسی در شب حیرت یعنی شبی که در راه وقت آمدن خود از
مدین از نایابی راه و در شب تاریک بحیرانی بود و نیز بر کوه طور
و کلام کرد ایزد تعالی شانه و جل جلاله با محمد رسول الله تعالی
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم شب معراج هنگامی که بود
قاب قوسین او ادنی یعنی زمانیکه فرق بود باندازه گوشه
دو کمان یا نزدیکتر از آن و درمیانه هر دو یعنی هر دو در
تکلیم فرقی است بعید مراد شش آنکه یکی یعنی موسی علیه السلام
بر زمین که از اجرام سفلیه و در نشیب یعنی خاکدانی است
با خداوند هستی هم گفتار شد و دیگر یعنی حضرت خیر البشر
صلی الله علیه و آله وسلم بر جائیکه از سموات هم فراز تر بود
بل لامکان بجنبان قربت که بتمثیل حسی و تشبیه ظاهری انرا
بقاب قوسین او ادنی از بهر فهمایدن مردم زاد که جز محسوسات
الهیه بر ان نمی توانند تعبیری توان کرد پس درمیانه این
دو تکلیم فرق آسمان و زمین است و تفاوت فرازی
با پستی ببین تفاوت ره از کجا است تا بکجا نظر برین پایه

تفضیل حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
را بر رتبه حضرت کلیم الله علیه السلام می باید بر سه جهت چه باعتبار رفعت
محل یعنی فراز تر از سپهران سپهر و چه باعتبار کمال قرب
که قاب قوسین او ادنی کاشف و مبین آن است و چه باعتبار
حالت که حضرت کلیم الله علیه السلام را حیرت بود در ره یابی
سبیل ظاهری و حضرت حبیب الله صلی الله علیه وآله وسلم
را استغراق بود در صفات جلالیه وجمالیه ایزد تعالی
جل جلاله و از ینکه فعل حکیم حقیقی تعالی شانه خالی از
حکمت نمی باشد والله اعلم باسراره بهر همین تکلیم و ادراک
اسرار قدسیه جلیه خفیه موجود داشت هستی افضل کائنات فراز
و پستی علیه من التسلیمات افضلها ومن الصلوة اشملها
فراز تر از آسمان وآشکارا تر محل نور خداوند جهان بهرت
انواره وجلت اسراره بوساطت سید الملائکة جبرئیل
علیه السلام خوانده شده و رسید جائیکه رسید و بیش از
مشاهده نور بیزوالی اسرار ملکوت دریافت و بامرسلین
همگفتار شد و مرحبا ها شنید و چنین سان واقعات دیگر که
در ذکر معراج اهل تفاسیر وارباب سیر بتفصیلها وتشریحها
مذکور کرده اند ورفع بعضهم درجات بان فضله علی غیره

من وجوه متعددة و بمراتب متباعدة و هو محمد
عليه السلام فانه خص بالدعوة العامة والحجج المتكاثرة
والمعجزات المستمرة والايات المتعاقبة بتعاقب الدهر
والفضائل العلمية والعملية الفائتة للحصر والابهام
لتفخيم شانه كانه العلم المتعين بهذا الوصف
المستغني عن التعيين فقط ترجمه رفعت و برتری
داد ایزد تعالی بعض ایشان را بدرجات باینکه فضیلت داد
او را بر غیر او بوجوه بسیار و مراتب بعیده و آن مرفوع الدرجات
یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خاص کرده شد
بدعوة عامه و حجت های بسیار و معجزات دائمه و متعاقبه
متواتره و نشانهای پی در پی آیندگان به پیاپی در آمدن زمان
و نیز بفضائل علمیه و عملیه بیرون از حصر و احصاء و ابهام یعنی
نگشادن اسم سامی حضرت سید المرسلین صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم از بهر تعظیم شان اوست گویا همین
نام متعین است بهمین وصف که مستغنی است از تعیین
انتهی الکون بیان کشف و تصریح بعض کلمات مذکوره عبارت
تفسیر بیضاوی گویم بتوفیق الله تعالی قوله بالدعوة العامة
بیانش چنین که از انبیاء سابقین و رسولان سابقین

علیهم السلام هر رسول مبعوث گشت برای دعوت قوم خاص تا
آن قوم را سوی توحید و تجدید و عبادت او تعالی جل شانه و اقدام
بحسنات و باز ماندن از کفر و شرک و دیگر سیات بخواند
چنانکه حضرت موسی علیه السلام بهر دعوت بنی اسرائیل و عیسی
علیه السلام نیز بهر دعوت همین گروه بنی اسرائیل مبعوث شدند
و این معنے یعنے بعثت خاصه این زمان هم در انجیل موجود
در دست قسیسان مسیحی که تراجم آن بهر کس از هنود و
مسلمانان هندوستان میدهند صاف مرقوم است که
حضرت مسیح هرگاه که حواریان خود را بهر اعلام و تشهیر رسالت
خود بقریات و امصار میفرستاد میفرمود که شما بقوم دیگر
سوای بنی اسرائیل نروید زیرا که من فرستاده نشده ام
مگر از بهر گوسپندان راه گم کرده بنی اسرائیل یعنی قومی که از
نسل حضرت یعقوب علیه السلام بوده اند چه اولاد یهودا و اولاد
و اولاد یوسف علیه السلام و دیگر فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام
که باسباط تعبیر کرده می شوند و آنان را از دعوت قوم
دیگر غیر بنی اسرائیل باز میداشت خود این مضمون را در
تراجم فارسی و عربی بنگرند تا راست از کاست و صدق از
کذب متمیز و هویدا شود و در حق حضرت سید المرسلین صلی الله [illegible]

علیه وآله وسلم فرموده شد وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وآن
عالمین ثقلین یعنی گروه جن وانسان مراد اند چنانکه اهل تفسیر
تصریح کرده اند ونیز دیگر جا یعنی در سوره سبا فرموده وما ارسلناک
الا کافة للناس بشیرا ونذیرا ولکن اکثر الناس لا یعلمون
ترجمه ونفرستادیم ما ترا ای رسول الله مگر برسالت عامه
برای مردم زاد بشارت دهنده وترساننده لیکن بسیاری
از ایشان نمیدانند وآنچه یاد که باقتضای مقام اگر اندکی از کتاب
در باز کشاده معنی این آیه بکار آورده شود بحول الله تعالی
وعونه منجر اجر از سعادت دو جهانی می تواند شد بنا علی هذا
اولا عبارت تفسیر بیضاوی وثانیا عبارت تفسیر رحمانی
که برین آیه فرموده اند بعینها آورده ترجمه فارسیه آن ابراز
کنم وثالثا بر دل تابیده خود را که هنگام تحریر این آیه بر دل انداز
شده درین مختصر رساله می درارم وبا اقبال ای نگارم قال البیضاوی
رحمه الله تعالی قوله تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس
ای رسالة عامة لهم من الکف فانها اذا عمتهم فقد کفتهم
من ان یخرج احد منهم او الا جامعا لهم فی الابلاغ فهی
حال من الکاف والتاء للمبالغة انتهی بلفظها ترجمه
ونفرستادیم ترا ای محمد رسول الله مگر بعامه برای مردم یعنی

رسالة عامه برای انان یعنی مردمان وکافه ماخوذ ومشتق است
از کف بفتح کاف وتشدید فا بمعنے منع پس هر آئینه آن
رساله هرگاه عام شد انان را پس هر آئینه بازداشت انان را
ازین که بیرون آید کسی از انان یا بمعنے الا کافة الا جامعا
باشد از کف بمعنی جمع یعنی جمع کننده همه مردم را در ابلاغ
بمعنے رسانیدن پیغام خداوند انام پس کلمه کافة بمعنے
جامعا حال است از ضمیر منصوب در ارسلناک که خطاب است
بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وحرف تا
بافاده مبالغه الحقناست که در کلمه علامست تا برای مبالغه علام
یعنی اشد جمعا للناس فی الابلاغ فقط وقوله تعالی
بشیرا ونذیرا ولکن اکثر الناس لا یعلمون فیحملهم جهلهم
علی مخالفتک ترجمه نوید رساننده وترساننده لیکن بیشتر
مردم نمیدانند پس بر می انگیزد انان را نادانی ایشان
انان بر مخالفت تو ای رسول الله ودر تفسیر جمالی آورده
وان قالوا ارسلت ان تنهانا عن الهتنا لانک ان لم تکن
رسولا فظاهر وان کنت فانما ارسلت الی الخواص لانه
یمکنهم التقرب الی الله بلا واسطة الاصنام فقال الرسالة عامة
ثبتت بالمعجزات ولم تختص بالخواص لانا ارسلناک

الا رسالة كافة اى مانعة للناس عن ان يخرج احد منهم
عن دائرة دعوتها لكونها بشيرا للناس اجمعهم فوحد الله ونذيرا
لمن كفر بها فاشرك بالله وهذا مما لا يخفى على عاقل فقط

ترجمه و اگر گويند مشركان كه ترا نيست يعنى نميرسد كه
باز دارى ما را از خدايان خود ما از بهر آنكه اگر تو رسول
نيستى پس ظاهر است يعنى غير رسول را نميرسد منع و نهى از شرك
و باز داشتن از مباحات چه كار و اگر رسول هستى
پس جز اين نيست كه فرستاده شده بسوى تا صاف
كنى ممكن است آنان را نزديك شدن بخداوند تعالى
بوساطت اصنام پس فرمود ايزد تعالى كه هر آئينه رسالت
ثابت و متحقق شد بمعجزات باهره و ظاهر شد بخاصان
و آنكه نفرستاده ايم ما ترا مگر برسالت كافه يعنى مانعه
همه مردم را از آنكه بيرون رود كسى از ايشان از دائره اين
دعوة بجهت اين رسالت كه تو راست بسبب بودن تو بشارت دهنده
براى كسى كه گرويده شد بان دعوة پس آن يگانه شد خدا را
و ترساننده هر كسى را كه كافر شد بان دعوة پس شريك كرد
آورد بخداوند تعالى كه يگانه است و اين از ان قبيل است
كه پوشيده نمى ماند بر خردمندى فقط و هرگاه عبارت اين دو

تفسیر بپایان رسید بعون اللہ تعالی اکنون اندکی از فرو د آمدگان دل خود که ہدایت ربانیم آموزگار است و فروغ دریابش نور بار بر می گزارم روشن باد که در قوله تعالی وما ارسلناك الا کافة للناس از مقتضیات بلاغت قصر صفة علی الموصوف مرعی است و آن عبارت است از مختص و مقصور بودن صفتی بر موصوفی خاص و تجاوز نکردن آن صفت بر غیر آن موصوف و این عام است ازین که آن قصر حقیقی بود ہمچو اللہ ہو الرزاق ذو العرش المجید یعنی صفت رزاقی و مالکیت عرش مجید فی الواقع و فی نفس الامر مقصور است بر ذات خداوند تعالے جل شانہ و از ذات او تعالی تجاوز نمی کند بسوی غیر او تعالی یا ادعائی ہمچو زید وہو الفاضل یعنے صفت فضیلت مقصور است بر ذات زید و آن تجاوز نمی کند بسوی غیر زید پس این قصر ادعائی ست چنانکه ظاہر است پس درین آیہ قصر صفة رسالة محیطه عامه است بر ذات حضرت سید المرسلین رحمة للعالمین صلی اللہ علیه و آله و صحبه اجمعین و این قصر حقیقی است زیرا که رسولی از رسل علیهم السلام باین صفة موصوف نیامده هر یکی ازین گروه ستوده شکوه یزدان پژوه اگرچه اولوا العزم بودند بدعوه قوم

یعنی مبعوث فیهم مختص بود حتی که نوح علیه السلام که ابو الانبیاء
رسل و انبیاء علیهم السلام است صرف بسوی قوم خود مبعوث
چنانکه ایزد تعالی جل شانه در سوره نوح فرماید انا ارسلنا
نوحا الی قومه ان انذر قومك من قبل ان یاتیهم عذاب الیم
ترجمه هر آئینه ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او باین که بترسان
قوم خود را پیش از ان که بیاید ایشان را عذاب مولم فقط و نیز
در سوره اعراف فرماید جل جلاله لقد ارسلنا نوحا الی قومه
فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ترجمه هر آئینه
ما فرستادیم نوح را بسوی قوم خود او پس گفت نوح که ای
گروه من عبادت کنید خداوند تعالی را که جز او خدای
و پرستش سزای نیست و نیز در سوره انعام در باب
ابراهیم علیه السلام فرموده و تلك حجتنا اتیناها ابراهیم
علی قومه ترجمه و این حجت ما است که دادیم ما ابراهیم
را بر قوم او فقط و نیز در شان هود علیه السلام فرموده
والی عاد اخاهم هودا یعنی فرستادیم سوی قوم عاد برادر
ایشان را هود علیه السلام فرموده والی ثمود اخاهم صالحا
یعنی فرستادیم سوی ثمود برادر ایشان صالح را و لوطا
ولوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة ما سبقکم بها

من احد من العالمین ترجمه فرستادیم لوط را هرگاه گفت
مرقوم خود را که آیا می آرید کار بسیار بد که سبقت نکرده بشما با آن
فاحشه کسی از جهانیان فقط و در شان شعیب علیه السلام
فرمود والی مدین اخاهم شعیبا و فرستادیم سوی مدین
برادر ایشان شعیب را و همچنین نسبت موسی کلیم الله فرمود
ثم بعثنا من بعدهم موسیٰ بایاتنا الی فرعون وملائه
ترجمه پس مبعوث کردیم پس از رسولان موسی را
با آیات خود سوی فرعون و گروه او فقط و در شان مسیح
علیه السلام فرمود وقال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا
الله ربی وربکم ترجمه گفت مسیح ای بنی اسرائیل عبادت
کنید خدای تعالی پروردگار مرا و پروردگار خود را فقط و همین
است حال رسولان دیگر که مبعوث اند قوم خاص و مرسل
رسالت خاصه اما حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و
آله وسلم مرسل و مبعوث است سوی جمیع الناس چنانکه
حضرت خاتم النبیین علیه الصلوٰة والسلام را الخطاب کرامت
سمات سرفراخته و باعلام این امر یعنی رسالت عامه مامور فرموده
کما قال عزوجل قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا
ترجمه بگو ای رسول الله که ای مردم زاد یعنی اولاد آدم

برآیتہ من رسول خدا ایم بسوی شما ہمہ وسراسر فقط پس این
قصر از باب قصر صفتہ علی الموصوف حقیقی شد و مع ہذا نیز قصر موصوف
است علی الصفتہ یعنی بر صفت رسالۃ محیطہ عامہ مقصور است
ذات رسول رب العالمین سید المرسلین محمد مصطفیٰ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از ان تجاوز نمی کند رسول اللہ
بسوی صفتہ رسالت خاصہ کہ بسوی قومی دون قومی وگروہی
غیر گروہی بود پس ہر دو گانہ قصر اختصاص این صفتہ بر ذات
سرور کائنات و اختصاص ذات قدسی سمات اشرف البریات
علیہ التحیات والتسلیمات برین صفتہ پیدا و ہویدا گشت وکان
ھذا مقصودنا فقد حصل بعون اللہ تعالیٰ وہو معبودنا
ونیز ہویدا شد کہ الف لام در قولہ تعالیٰ الناس بافادہ
استغراق است یعنی ہمہ و سراسر مردم را بحیثیتی کہ
قومی از اقوام وصنفی از اصناف مردم را و بل فردی از
افراد بنی آدم ازین وجوہ محیطہ خارج نیست دمی تواند کہ
الف لام جنسی بود یعنی ہر یکی از جنس مردم و قولہ تعالیٰ
قل یا ایہا الناس انی رسول اللہ الیکم جمیعا مفسر وموضح
ہمین احاطہ است علی سبیل التنصیص و التصریح اللہم صل وسلم
علیہ وآلہ وایما ابدا قولہ انی قول البیضاوی المعجزات الباہرۃ

یعنی مثل اعجاز قرآن مجید باین توضیح که منجمله معجزات صادره
از دیگر رسولان ذوی المعجزات علی نبینا و علیهم التحیات والتسلیمات
هر معجزه که در زمان شان ظاهر شد و هر خارق عادتی
که ازان راستان به پیدائی رسید صرف در حین وقوع
و زمان پیدائی هویدا بود و باز باندک وقتی ناپدید آمد سوای
ذکر و روایت در کتابی از کتب یا لسانی از السنه نشانی
ازان پیدا نماند و اثری ازان باقی نیست مثل انقلاب
عصای حضرت موسی کلیم الله علیه السلام اولا یعنی در اول
وهله نظر بصورت حیه یعنی مار خورد در باریکی پیکر و خردی جثه و باز
منقلب آمدن همان حیه به پیکر ثعبان و اژدها در کلانی
پیکر و بزرگی جثه و همین سان روشنی ید بیضا که در پیشگاه
فرعون گشاده چشمان را دیده افروز شد و بسوی
صدق رسالت آن فرستاده حضرت هستی خداوند
رهنما آمد و آن بسته چشم تیره درون ناپاک نژادی
فرعون بدنهاد را تقدیر خداوند قدیر چاره سگالی
موثر نشد و همچنین انفلاق بحر یعنی شگافته شدن دریای
نیل بهر عبور بنی اسرائیل که بنی یعقوب علیه السلام اند و از
فرعون نجات داد و بهر فرعون و جنود او در مرگ بگشاد

ونیز معجزات حضرت عیسی مسیح روح الله علیه السلام مانند ابراء اکمه
و ابرص یعنی بینا کردن کور مادر زاد و شفا دادن شخص مبروص
و احیاء موتی یعنی زنده کردن مردگان و اشباع یعنی سیر کردن
آن حضرت پاک زاد عیسی خجسته نهاد چند هزار کس را بچند
نان پاره ها و همچنین دیگر معجزاتی که از ان والاجناب روح الله
بظهور در آمدند اکنون صرف در انجیل و توریت موجود هست
قسیسان نصاری و یهود هر قوم موجود اند و نیز در قرآن مجید
مذکور و نیز با نهاستیه تا ایمان آن هر دو ملت و نیز پیروان
ملت مصطفویه علی صاحبها الف الف تحیة و سلام جاری لیکن
آن همه صادرات رفتند و گذشتند و معنی ذهب العین
و بقی الاثر یعنی اصل و عین آن رفت و گذشت و نشان آن
که روایت و حکایت بود هنوز باقی اما از معجزات مستمره حضرت
سید المرسلین خاتم النبیین رحمة للعالمین محمد مصطفی احمد مجتبی
علیه و آله التحیات المبارکات و التسلیمات الزاکیات
فرقان حمید مصحف مجید است که اعجاز مستمرش از زمان نزول الی
هذا الزمان روشن تر از خورشید درخشنده و اولی الصابر
و الابصار را دیده فروز است قلوب صافیه با انوار باهرا آن روشن
تر از شمس نصف النهار است اکثر از اهل سعادت بلوغ اعجاز ادراک

غوامض آن سراسر درخشان بر شرافت مبانی و لطافت معانی
و تقدس مضامین و صدق براهین در زمان نزول آن فصحای
قحطان و بلغای عدنان را هرگاه تحدی و ایراد اقصر کلامی مقابل
ادنی سوره از سور قرآنی بار بار خوانده شد زبان به عجز
گشادند گروهی گروه که نقد سعادت در کیسه بخت مهیا داشتند
به تصدیق و ایمان بهره ور شدند و طایفه شقاوت پژوه
بی‌بهره و سستی حسد و عناد که اسیر اهل حسد اند سید المرسلین
پاک نهاد علیه الصلوٰة والسلام الی یوم التناد و داشتند از بس
وقاحت و نار است گوشی گفتار هذا سحر مستمر هذا سحر یؤثر
یعنی این کلام جادوی ست مستمر و سحری ست که نقل کرده شود
بر زبان دادند و اکنون هم کشف سرایر بلاغت و بازگشادن رموز
براعت و تبیان مقاصد علی و تذکار مصاعد تقی و نشان داد
هرچه در معاش و معاد بشاید و هرچه نیکان و فرزانگان را
سوی خوبی و بهی راه نماید بر بلغای هر زمان و فصحای اقطار و بلدان
از هر قومی که باشند و از هر ملتی که بر شمرده گردند اظهر من الشمس
و ابین من الامس است لیکن بشرطی که در فنون بلاغت مهارتی تمام
رسا و خبرتی و انس تمام و طبعی بالانصاف و خاطری دور از
اعتساف و استکبار باشند و از دلایل آن لختی رقم زده آید [illegible]

وارسته و آزاد واقعی مرام آنان راستی و سداد بود و اگر
بالفرض والتقدیر دانشمندی خبیر علم بلاغت را ریبی درزار
این کلام رب الانام منزل علی رسول الله علیه الصلوة والسلام
ولحزازش گرد و شکے جان به پریشانی کشد همانا هرگاه باراده
جدا شدن راستی از کاستی و تمیز صدق از کذب
وافتراق حق از باطل در آیات قرآنی و مضامین این نامه
آسمانی تامل صادق بکار برد و فکری صائب در دل آرد
بتوفیق الله تعالے که هدایت و ضلالت بقدر تقدیر اوست
انکشاف اعجاز این معجزهٔ مستمره منزل آن ریب را و واقع آن
پندارهی تو اند شد وهو الهادی لمن یشاء والمضل لمن اراد
و ازهمین جاست استغراق سلب ریب از قرآن مجید در
قوله تعالیٰ ذلک الکتاب لا ریب فیه بوده ولا نافیه صدر
نکره یعنی بر کلمه ریب باین معنی که هیچ در آن هیچ شک نیست
با وجودی که از طوائف شرک و فرق ضلال مرتابین بکثرت
بودند مرادش این که این آسمانی کتاب موقع شک و محل ریب
نبوده است اگر دانند با انصاف را شکے در دل آید باید
تامل نمائی و نابود شدن می تواند پس آن شک قریب الزوال
و ریب زود انتقال را ابعد و عدم شمرده نشتی بحث تعبیر فرموده

یعنی این کلام قدیم و نفس الامر و فی الحقیقت مظنهٔ شک و
حاشا که ریب نبوده ست اگر واهی بی انصاف یا متعنتی سراسر
اعتساف شک در افکند و زبان بهرزه برگشاید بگفتار بیهوده
باریش اعتنا نمی باید و بسوی اغوار آن مغوی ناپاک التفاتی
نمی شاید که آن خود از خدع نفس اماره و مقتضای مرض ... و
دل بیمار اوست آنچنان که مریض مرض صفرا انگبین را تلخ پندارد
و شکر پالوده را مرارت حنظل بشمار در آرد و حال آنکه در
انگبین خالص تلخی نیست و در شکر پالوده مرارت نه الحاصل
این معجزه جاویدان یعنی کلام خدا و ند جهان معجزه است
مستمره و فیروزی ست جاودان مانند که هر کجا و هر زمان
در بلاد اسلامیه و هم در دیگر بلاد و امصار چنان ... ست
شماره و فزونی و بیشماری ست که از حیطه احصا و احاطه
تعداد در گذشته و در هر آوان چنان هویدا و ... است
که گویا همین زمان و همین آن از فراز ... سپهر ...
دلهای راستان را افروز گردیده هر دم صدق رسالت
حضرت سید المرسلین صلوة الله و سلامه علیه و آله ...
باسعادت هویدا می کند عجب است از گروهی که دعوی فرزانگی
بر زبان دارند و باز از سعادت آن پنهان ... در افتاده

للبسوی این آسمانی کتاب علوی خطاب بوی دل می آرند و دلالت قدسیه
العزیز الحکیم و هو باسرار حکمتہ علیم و علمہ ازلی ابدی قدیم لطیفہ دیگر والله
اعلم و علمہ احکم در دل می گذرد و بها ناثر اویدہ بحر رحمت اوست عمت رحمتہ
که در اعطاء این قدسی خطاب یعنی قران مجید معجزہ مستمرہ جاوید ماندہ
بحضرت خاتم الانبیاء و المرسلین محمد مصطفی حبیب رب العالمین صلوۃ الله
وسلامہ علیہ و آلہ و صحبہ اجمعین و خلفائہ الراشدین الیوم الدین بودہ
که هرگاه رسالت عامہ محیطہ آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام آخر الرسالات
و فذلکۃ النبوات ست امتدادش تا دامان قیامت کشیدہ و سلسلہ
آن تا ظہور بعثت و نشر بدر انجا رسیدہ و زنجیرہ بعثت دیگر انبیاء
و رسل بعد ازین بعثت شاملہ و رسالت کاملہ که ذات قدسی حضرت خواجہ
کائنات سرور موجودات علیہ التحیات و التسلیمات بان مختص آمدہ
بانقطاع در آمدہ امتدادش بانتہا پیوست بناء علیہ هر دبا الضاف
راستی شود هرگاه بتوفیق خداوندی و ہدایت ربانی راہ خدا بجوید
و طریق راستی پیش و رہرو بان راہ ہدایت بناء رہ سپار آمدن از رہ
ہمراد تمیز صدق از کذب هرگاه خواہد این دائمی معجزہ را که هر وقت
موجود ست بنگرد و بصاحب معجزہ ایمان آرد بروشنی دل
تابانی فکر بہا نجم این درخشان فروغ که قران مجید باشد بشاہراہ توحید
یگانہ خدا و تمجید خداوند ہستی کتا که شریکے و ہمالی در خدای و بیرش

همتای ندارد و از پدر و مادر و فرزند و زن همه پاک است و از لوازم
ماده و نقصان حدوث و عجز و امارات جسم و جسمانی سراسر منزه
و مقدس راه بردن تواند و بر طریق اقدام حسنات و سبیل ترک
سیئات مستقیما بکردنش همه آسان بود بیاری توانا خداوند ناخدا
و ناگزیر مشاهده این جاویدی معجزه فرخنده مستمره از مسالک مهالک
یعنی کفر و شرک و زندقه و الحاد و فسق و فجور بر کنارش دارد اما توفیق
یزدانی شرط است و هدایت ربانی در کار و بدون توفیق باری
تعالی همه حصول سعادت همه دشوار این سعادت بزور بازو نیست
تا نه بخشد خدای بخشنده هر مرد با انصاف و دانشمند نکته دریاب
بعد ادراک تفاوت بین المعجزات تفاوت در میانه اصحاب
المعجزات یعنی مرسلان اولی الدرجات علیهم التسلیمات و التحیات
واضح و لایح می گردد باین وضوح که صاحب معجزه مستمره یعنی حضرت
خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را بر اصحاب معجزات ماضیه
یعنی رسولان دیگر تفضیلی همه بین و رجحانی سراسر هویدا [illegible] تواند
از بهر آن که برهان صدق رسالت صاحب معجزه موجوده خود
الآن موجود و پیش چشم هر مصدق و عدو و عربی مشهود است و اگر
با وصف چنین وضوح و ظهور اشقیا را دیده بصیرت کشاده
نمی گردد نادان بیرکه بود و ضمان اند که باشد و از همین جاست

در تفسیر بیضاوی قوله بتعاقب الدهر یعنی هر زمان و هر آن برگزیدگان
باخرد و مشاهدان باهوش که دل اصفیا و دیده بینا دارند ساطع الظهور است
خلاصه کلام آنکه هرگاه حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
رفیع المراتب اند از حضرت کلیم الله و روح الله و دیگر مرسلان
والا مقدار برگزیدگان خداوند کردگار علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام ماتداول اللیل والنهار بناء علی هذا حکیم مطلق خداوند برحق
که کاری از کارهایش تهی از حکمت نبود علاوه ان معجزه مستمره
ازلی الظهور ملقب بهدی و بشری للمومنین یعنی قران مجید این دیگر آسمانی
معجزه یعنی انفلاق القمر بیده علی روس الاشهاد و باین آسمان خرام
برگزیده ترین بارگاه رب الانام علیه الصلوة و السلام مخصوص کرده که
تفضیل اش را برهانی بود بسیار روشن و استمرار رسالت اش را دو دلیل
بظهور در آید ببین لیس این شاهدین عدلین اول کلام رب القوی و القدیر
من عند ملیک مقتدر دوم علی روس الاشهاد انشقاق القمر بتفصیل الذی
مفصل یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر شق کل من عند الله
عزوجل یعنی گروه قدسی شکوه سراسر مرسلین مقبولان رب العالمین
و معهذا ابد دوام و استمرار ملت غرا و شریعت بیضاء این سراسر اهل
اهل الهدی خیر الوری معراج السموات العلی شهادت گزارند و بود
راست بزبان بیزبانی چهره تر سبز باصفای سراسر اهل جهان

هر لبیب سیار ند باین انکشاف که انشقاق القمر روشن تر از خورشید
گفتار هبرا فروزد که صاحب معجزه آسمانی که بدستش ماه لشگافت
همانا فاضل ترست بر اصحاب معجزات زمینی که معجزات آن گروه
فراز ین شکوه از زمین بر نگذشت و آن مفضل بر اجرام علویه
سماویه مصرف گشت و خود مشهورست چه نسبت خاک را با عالم
پاک ومعهذا معجزات آن ستودگان بانقضا رسیدند و معجزه این
مقبول ترین انبیا و رسل هنوز بهمان جدت و نوی ست بنظر برین
بی شک و ریب آسمانی را بر زمینی و صاحب معجزه مستمره موجوده را بر
اصحاب معجزات منقضیه ماضیه رجحانی هم پیداست و ناسخ آمدن شریعت
که بر ثانی موجود دار دختی اعجاز قرآنی شرایع من قبله را سراسر مسوده
مشر دوست و اندیشه رسا هرگز فرمان ندهد که مرد عاقل برهان
موجود عیان را نگرد و بسوی دلیل ناشده روآرد زیرا که خود
مشهورست که عیان را چه بیان و مخفی محتاج ست بسوی شرح و
اعلان لطیفه دیگر از انجا که حکیم مطلق جلت حکمته و عمت رافته
بفحوای قوله تعالی الم نشرح لک صدرک یعنی آیا فراخ نکردیم
ما سینه ترا حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را ابعد
عالم و فزونی علم و فراخی حوصله و علو همت و استجماع فضائل کامله
و احتوا محاسن شامله سینه ایای شاه فاسینه گنجینه با نوار اسرار قد س

ولوامع شوارق انس وسواطع لوارق معارف واضواء جان فروز
لطائف برآموده وابواب فیوض قدسی ازلیه وآفرینش وآغاز تکوین
بر روی جانش بکشاده تر برکشوده بصفت خاصه شرح صدر مختص اورده
در عالم جسمانی سینه معارف گنجینه اش را بشگافت وبنورش برآمود
اینک که آن رسالت باطنی اوراکه در ازل الازال بود رسالت
ظاهری فرمود نتیجه متشابه بان انشقاق که شرح صدر عبارت ازان است
از دست اعجاز آن مشرح الصدر صدرنشین بزم رسالت علیه السلام
بظهور آورد یعنی انشقاق جرم علوی که قمر باشد بالیضاح واظهار این
راز مرموز که شرح صدر وشگاف سینه رسالت گنجینه اش از بهر آن بود
که زمان پیدا رسالت دستاش بدان رسد که نورانی کوکب آسمانی
راکه بسینه انوار گنجینه آن برگزیده خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فی الجمله
مشابهتی دارد هرچند مشابهت تامه درمیان نیست از بهر آن که
ماه لمعان پیکری روشن ست وصرف شب فروز وسینه انوار گنجینه
این خورشید آسمان رسالت بشوارق امانات قدس سراسر نورانی
وسرمایه روشنی شب وروز ست اما فی الجمله نسبت درمیان ولو بوجه
من الوجوه تشابه وهم پیکری عیان است بشگافد وتصرف آن مقبول
ایزدی بارگاه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم از کائنات سفلیه فراز هم
در علویات هم دست برگشاید تا ازان ترجیح آن سید المرسلین

خاتم النبیین علیه الصلوٰة والسلام بر آسمانیان و زمینیان روشن
تر پدید آید اہل سعادت را دیده بنور تصدیق برافروزد ارباب
بصیرت را چشم یقین کشاده تر بر کشاید تا بوساطت چنین نور و
میانجی فروغ این تابان تر از ہور بنورانی نشیمن علیوی برین
راه کشایند و جاویدان جاوید بدرخش دیدار حضرت نور الانوار
تعالی شانه فروزشگاه دل بنود یابند و اگر منشی ازلی سعادت نان تیره روز
و تاریک درایشان ظلمت اندوزرا وصف مشاهده چنین معجزه
باہره ازدر انکار درایند و دیده دل بر روشنی تصدیق نکشایند و نسو
ادب نسبت دادن این آسمانی معجزه بسحر و حضرت معجزه کشا سید المرسلین
را باسحر الساحرین خود را از سعادت دوجهانی بحرمان وارند و تقاضا
شقاوت ازلی که بهره چنین بی سعادتان برگزیده شده دل باذعان
و زبان باقرار نیارند زیانی پدید نیاید و ضرری پیرده از رخ بر نکشاید
زیرا که چنین درخشان فروغ تابان درخش را نادیدن ناخواسته
نارسایی بینش و ناتوانی بصر و بصیرت ان بر بسته چشمان از روشنی
صدق رسالت را احتجاب و اختفا کشیدن نمی تواند انچنان که
شپره کوربخت اگر بنارسایی بینش خود بفروغ خورشید روز
افروز دیده کشادن نیارد ان گیتی فروز را
درجهان فروزی و درخت ظلمت سوزی ضرر و زیانی بکار نیاید کمو کعبه

این نه دیدن کمال رخشانیست | بی دلیل خفا و پنهانیست
مهر روشن گهر بر خشانی | در گرفته جهان بتابانی
لیک بی دیده اش نمی یابد | شپره دید مهر چون تابد
دیده بسته شدش بنا دیدن | کورچشمی او ز تابیدن
شایشی نیست در گهر آن را | بسته چشمیست ور نظر آنرا
زین نمی نگرد فروغ چنین | مهر را خود زیان نبوده ازین
شپره گر چه دیده بربسته است | خود بظلمت ز روشنی رسته است
نور خورشید را نهان نکند | جز بخود بر و گر زیان نکند

حیف صد حیف بر بختی از کم در بایشان شقاوت شپره که سعادت ازلی بهره نداشتند و شقاوت ابدی در کار شان بود با آنکه خود میدیدستند که سحر را در اجرام علویه چیره دستی همه محالست چنین معجزه باهره را که در اجرام علویه تاثیر کرد یعنی ماه باشارت معجزه بشارت سرور کائنات علیه التحیات والتسلیمات بدو شگافت سحرش گفتند و چنین درخشنده نور را که دست قدرت ستی فروز جلت قدرته بر روشن کردن نور رسالت خورشانیدش حضرت سید المرسلین صلوة الله و سلامه علیه و آله الی یوم الدین برفراز دوست برگزیده خودیعنی حضرت رسول الثقلین صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را میانجی این کار برگزید بکور چشمی خود نهفته و تاریک ساختن را درخواستند و بران گروه تاریکی شپره گشاده نشد که نور خورشید را

اگر بسته چشمی بیحجر دبکف دست پوشیدن درخواهد کشاده چشمان
بر هرزه کاریش بخندند و بر نادانی اش رحم آرند که بیچاره بیمار
نادانی ست و از دیدن نور جهان افروز نیر اعظم چشم خود بر بندند
و افزون تر حیرت از گفتار گروهی از اهل ایمان که بنارا کست پندار
خود در افتاده این معجزه ظاهره باهره را که روشن تر از خورشید و بهر فروز
دیده فروز است هنوز به پیدای نارسیده منتظر الوقوع موقت الظهور
بروز قیامت پندارند و بتاویل تنزیل گفتارها بر زبان آرند ولی بیخبر
که چنین گفتارها نان منکران بر دین را مؤید گفتار است و باستواری
نشین پندار ایشان همداستان با اصحاب است گفتار بتکذیب همگفتار آمدن
و با معشری که بمراد اغوا اهل ایمان زبان بکلمه سحر مستمر می کشادند
ساز و ارشد خداوند مهربان نهان دان همه را دیده دل بهر کشاید
که از ان روشنی معجزه شق القمر روشن تر از خورشید در چشم دل ایشان
در آید تا این تابان فروغ را روشن تر نگرند و نصفت اقوال
گروهی که چشم تامل بربسته این معجزه باهره را به پیدای نارسیده
پنداشته منتظر الوقوع در روز قیامت گفته تنزیلی بر ده بنا در سستی
اقوال و تاویلات از راه راست بیرون نیفتند همه اهل ایمان
ایزدی توفیق بهترین رفیق باد اللهم آمین و انت رب العالمین
یا ارحم الراحمین لطیفه دیگر بر کشاده چشمان بسته نماناد که

دانا خداوند جل شانه سرور کائنات سرمایهٔ هستی موجودات علیه و علی آله
و صحبه التحیات والتسلیمات را اگرچه زمینی معجزات انجایه عطا فرموده
که از شمارهٔ عشرات درگذشته بمآت رسیدند چنانکه اصحاب سیر و ارباب
تاریخ باسناد معتمد مستند و در نامه‌های معتبره بضبط تحریر سپردند و
اهل سعادت را سرمایهٔ فزونی تصدیق و استواری ایمان ساز کردند
همچو فراخی دعوت یعنی سیر کردن آن خلاصهٔ موجودات علیه التحیات
بسیار شمارهٔ مردم را باندک مقداری از آرد و لحم و همین سان شیرین
کردن آب چاه شور بلعاب دهن مبارک و ازالهٔ امراض مرضی و اغنا
اهل فقر صرف بکلمهٔ دعا و همین سان معجزات دیگر که از آن سید المرسلین
صلی الله علیه و آله وسلم افزون‌تر از دیگر مرسلین بتواتر و توالی علی رؤس الاشهاد
به پیدائی رسیده ارباب سعادت را تصدیق افزا آمدند اما از اعالی
معجزات معجزهٔ ثلثه بشهرت تامه و صیت عامه کاشانه افروز ایمان اند
نخستین کلام قدیم قرآن مجید باعجاز معانی و مبانی دومین معراج آن
مقبول یزدانی بفرازی گاه قرب ربانی سومین انشقاق ماه آسمانی
اما اعجاز آن دو نخستین یعنی فرقان حمید و معراج آن برگزیدهٔ رب مجید
حسی نبوده از بهر آنکه دریابش اعجاز قرآنی والبته بسزا کمال ادراک
غوامض علم بلاغت و خبر معراج صرف باخبار آن سرور ابرار سید
اخیار علیه الصلوة والسلام ما تعاقب اللیل والنهار پس ازین هر چه اکثر

از حسیات نیستند اما اهل ایمان را افزون تر از مشاهدات و یقینی
تر از همه متواترات خاطر نشان و دلنشین و سرمایه فروزش کائنات
یقین اند لیکن کوتاه نظران کم دریابش را که او را ک آن بحسیات
مقصور می باشد و بنظریات و عقلیات راه کشادن آن دشوار بود
بنا علی هذا او اقتدار اعلم باسرار حکمته داناء خداوند این سومین یعنی انفلاق
قمر را که از محسوسات بود به پیدایی کشید تا معنی دریابان و محسوس نگران در دیده
این آسمانی معجزه ملتبسا و تیز الاقدام آیند و منکران متعنت حجت خداوند یکسا
تمام شود و بساط معاذیر کاذبه بالکلیه نوردیده گردد زیرا که شگافته شدن
ماه بچشم پیکری دیدند و باز هم مشتی از منکران بکلمه سحر مستمر زبان کشا گردیدند
و ازین دریافته می گردد که هدایت و ضلالت گالبسته تقدیر خداوند
قدیرست از آنکه کمند سعادت کشان کشان می برد چه کنند که شرود و آنرا که
نفرین خداوند ظلمت کده ضلالت می افگند بشاهراه هدایت چه سان ره سپار گردد

شعر: قبول خاص درگاه الهی — نشاید یافتن خواهی نخواهی

اللهم انت الهادی الی الصراط المستقیم این بود مختصر گفتار که باهمه تحمیل دور
از هرزه و تطویل بدون معاساة تکلف و تاویل در ایضاح وقوع معجزه
شق القمر از سرور عالم خیر البشر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم آشکار است از روز
بل روشن تر از خورشید گیتی افروز از زبان تراوید و بسعادت وقت
و مساعدت بخت خامه را است بیان گزارنده و نگارنده اش گردید

اللهم تقبل مني وانت ارحم الراحمين وما توفيقي الا بالله وهو نعم المولى
ونعم المعين واخر قولي ان الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين
والصلوة والسلام على سيدنا سيد المرسلين خاتم النبيين رحمة
للعالمين محمد المصطفى المبشر في صحف ابراهيم وموسى وعيسى
وآله واصحابه اجمعين بعون الله تعالى بپایان رسید رساله تذکره شق القمر
معجزه حضرت خیر البشر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در ایضاح وقوع این معجزه باهره

خاتمه تذکره شق القمر در نثر

الحمد لله ربي الاعلى رب السموات العلى والصلوة والسلام على من
دنى فتدلى قاب قوسين او ادنى ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى
يوحى وهو سيد المرسلين خاتم النبيين محمد المصطفى وآله الطيبين الطاهرين
واصحابه معشر الهدى وخلفاءه الذين بتصديقهم الصدق نجى
وبسعيهم الدين ارتقى اما بعد بر ارباب صدق وصفا واصحاب
خبرت وذکا باختفا نماناد که بتوفیق خداوند رب العالمین وافاضه روح
پر فتوح سرور عالم حضرت خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
بصدق نیت وعلو همت وارشاد وهدایت حضور والای وفرزانی
ظهور عالیجناب ممدوح الالقاب سامی الخطاب بشوکت وابهت آرای
روشن تر از خورشید جهان تاب نواب صاحب بهادر ریاست ابد
سروری گاه دار الاسلام محمد آباد عرف ٹونک شرف افزای بنارس

دام اقبالہم وضاعف اجلالہم کہ نام نامی واسم سامی این سرور والا گوہر
آغاز این رسالہ زیب بیان ونازش تقریر وتبیان وبارقام وارتسام
شرف افزای عنوان گردیدہ این مختصر رسالہ وموجز عجالہ از دیبا جات
علالہ نامیدہ بتذکرہ شق القمر معجزہ حضرت خیر البشر صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم بتدوین درآمدہ وبپایان رسید باہمہ عجلت نگارش
پیرستہ آمد وباہمہ زودی پیکر کشا گردید صرف درسہ روز نخستین
بنیرنگ یعنی مسودہ ونیز رسانند لیس یعنی مبیضہ نگار آراہیوید آ
خامہ راسعادت افزود نامہ را فرخی برانزود ناآگاہ را باور نیفتد
دانا داند وباورش کند کہ ہرگاہ فیض نہانی کوہہ بارکشاید
اضاعیف این نیز ہمہ آسان وافزون تر جالب سپاس ہمین ست
کہ اہل دانش را دیدنش شادمانی افزود ارباب بیانش پسندیدند
در حضور فرزانگی واقبال ظہور خدام معلی مقام نواب صاحب بہادر
محتشم الیہ دام اقبالہم بشرف استحسان مشرف آمد خداوند
مہربان بپذیرفتہ اش فرماید ودرہای میمنت برنگرندگانش
خصوصا برین سرو رشفقت وخرد گستر دام اقبالہم
برکشاید وازنگارندہ پیکر آرای این رسالہ عفو مآثم و
آمرزش خطیات فرماید وبسعادت دوجہانی بہرہ ربا آرد اللہم آمین

خاتمہ تذکرہ شق القمر در نظم

فخر رسل نازش پیغمبری — ختم رسالت بجهان رهبری

آنکه بمعراج ز نه آسمان — رفت فراتر که بود لامکان

پاک خدا بهره ز قربش بداد — راز نهان بر دل پاکش کشاد

هست دنیٰ پیش تدلّیٰ بیان — قربت او با خدای جهان

گفت باو هرچه بدیگر نگفت — کرد عیانش همه راز نهفت

کس نتواند بزبان این بیان — هرچه کشادش ز خدا آن زمان

گو هر بیچون وچگون را بدید — رفت بجائی که خدایش کشید

شهره‌ای اش داد به پیغمبران — گشت ازان سرور دین گستران

نفس کریمش همه نور و ضیا — پیکر او غیرت مهر سما

دیدن او نور فزای بصر — نور خداوند ازو جلوه گر

خاک درش ناصیه پرورکن — رخش فروزنده تر از هورکن

هست محمّد بکلام قدیم — احمد و محمود بخلق عظیم

بعثت او رحمت گیهانیان — سنّت او مسلک ربّانیان

باد بجانش ز خداوند درود — بر کسش و جاه و بد خجسته درود

نیز بر آل اش که همه طاهراند — پاک ترین باطن و هم ظاهراند

نیز بر اصحاب فرازین شکوه — پاک سرشتان ستوده گروه

ویژه بر اصحاب خلافت نشان — طرح سزایان ز خدا جهان

کوشش این معشر پاکیزه کار — دین خدا کرد همه استوار

باد خداوند ز کردارشان | راضی و خشنود ز گفتارشان
همت نواب معلی جناب | سرور اسلام ستوده خطاب
عالم و عامل بجز و گستری | مهر فروزنده و والا سری
سرور با گوهر و با دین و داد | داور اسلام فروزان نهاد
با همه اقبال و جلال و شکوه | دل بخدا بسته معارف پژوه
آنکه یمین دوله خطابش بود | بوسه گه مجد جنابش بود
والی ٹونک ست بصد فرهی | نازش والای و شان مهی
حامی اسلام محمد علی | خان بهادر بشکوه جلی
باد باقبال و بعز و علا | یاور او داور رب الوری
سایه این سرور فرخ نهاد | در همه آفاق بگسترده باد
نظم سخن را بفرازی کشید | جان معانی بکلامم دمید
دانش و فرمانش بشد رهبرم | زین دو فروزنده سخن گسترم
هرچه بمن داد ز معنی نشان | کلک گهر زا بنوشتن زان ترجمان
معنی از و لفظ ز من بی نگر | نامه ازین هر دو به پیکر نگر
لفظ بود قالب و معنی ست جان | هست یکی ظاهر و دیگر نهان
لیک بدانند بود آشکار | معنی روشن بهمه روزگار
باد چنین نامه بفرخندگی | روشنی طبع بتابندگی
بار خدایا همه ناکاره ام | عاجز و درمانده و بیچاره ام

کار نبوده ست مرا جز گناه / نامه اعمال من آمد سیاه
زشتی کردار من از حد برون / مو سپیدی و سیاهم درون
حسن عمل مانده ز من دور تر / گاه بسویش نگشادم نظر
اهرمن زشت مرا راه زد / سر کشم آورد ز گفت خرد
نفس من این سرکش خانه خراب / دور ترم برد ز راه صواب
روز و شبم راه تنزل گشاد / نیامدم از کیفر و کرده بیاد
غرق خجالت همه از کار خویش / منفعل از فکرت و گفتار خویش
چشم پیادوخته با اضطرار / تا چه به پیش آردم این [illegible]
چون رهم از کیفر اعمال زشت / چون شوم نیک چنین حال زشت
داور داد ار چه به پیش آردم / روز مکافات کجا دارم دم
ور چه گروهم بکشد کردگار / سوی چه بگشاده کند رهگذار
آه من و زشتی کردار من / بسته ز بیم آمده گفتار من
زهره ندارم که شوم عذرخواه / پیش خداوند ز کار تباه
زان که گنه هست ز اندازه بیش / جان من از شرم همی سینه ریش
لیک بغفاریت ای کردگار / پاک خداوند و آمرزگار
هست امیدم که بطفیل رسول / در دو جهان نازش اهل قبول
سرور فرمان خدا گستران / فخر رسل خاتم پیغمبران
خواجه عالم سبب کائنات / پاک شیم پاک‌ترین اش صفات

سرور دین شافع روز جزا — پیش رو و رافع حمدی لوا

احمد مرسل بفلک مه شگاف — تا بکند منکر دین اعتراف

باز کش مهر فلک از غروب — بهر علی نمازش کرد ار خوب

تا بزود وقت نمازش ز دست — خواست ز دارندهٔ افراز و بست

آمده مقبول چنین سپهر اخ — دایرهٔ وقت بیآمد فراخ

تا بنماز بپی علی مرتضی — واه چه مقبول رسول خدا

روز قیامت که بود جان گزا — گفته و کردار بسنجد رسا

مرسل پاکیزه تر و راست کیش — سرور عالم بحرم خویش

سجده کنان پیش خداوندگا — مغفرت امت خود خواستا

لب بگشاید که خدای جهان — رحم سر این امت من کن عیان

ز آتش دوزخ همه را دور دار — پاک خداوندی و آمرزگار

هر که بتوحید تو جانش گشاد — کلمهٔ پاکیزه زبانش کشاد

نیز بتصدیق رسالت ز من — بود یقین بر تو و بر اب فگن

رسته بیارش ز عذاب الیم — رخت مسوزانش بنار جحیم

پاک درودش ز خدای جهان — باد پیاپی بسروان جاودان

چون قدم کار جهان بسپری — آنگاه گسستن ز تن پیکری

خاتمه بالخیر کنی کار من — نام تو باشد همه گفتار من

آنگاه فزوده آمده رنج و تعب — جز بشهادت نه بر آید ز لب

پاک شهادت بود م حرز جان
کلمهٔ توحید روان بر زبان

نام محمد بر زبانم بود
صدق رسالت بر روانم بود

باد برین سرور خیر الانام
از بر تو پاک درود و سلام

ذکر تو آید بر زبان و لبم
دور کن ظلمت تیره شبم

فکر تو جانم بفروزش کشد
فکر دگر روح بسوزش کشد

لطف تو ماند بر هم رهنمون
کار من ابلیس نیارد زبون

نیک عقاید بدلم استوار
دار بتوفیق خود ای کردگار

از همه زشتی بجز انم بکش
آز و هوا از دل و جانم بکش

دور مدارم ز ره راستی
پا مگذارم بره کاستی

هر چه ز راه تو بدورم کشد
ظلمت آن دور ز نورم کشد

دور بدارش ز دل و جان من
پاک بکن ظاهر و پنهان من

مصحف پاکیزه کن ام دلنشین
پیشرو راست بدنیا و دین

امر خودت نقش روانم بکن
در دو جهان حافظ جانم بکن

تا همه ایمن شوم از هر زیان
رسته بمانم ز گزند جهان

نفس من از زشتی بنیدار زشت
پاک زداو از همه کردار زشت

کان ز بدیها بکنارم کشد
رخت نکوی بکنارم کشد

نهی تو دانم بنشر ندی سپار
گر بخلافش بکنم کار و بار

سنت پیغمبر پاکیزه دین
سرور و سالار گروه یقین

پیشرو و هادی اهدی السبل
نور و هدی ملت او جان فروز
باد درودش ز سر وشان پاک
رهبر من کن بهمه روزگار
خاک درش بر سر جانم بکن
بار خدایا تو گناهم ببخش
بنده نوازا سوی بنده نگر
عفو بکن رفته گناه مرا
تا نکشد کار بد شوا رهم
ریش درون سر بکشید برون
کارد اندوه شکست استخوان
رحم کن ای پاک خداوندگار
بنده نوازی ست سزاوار تو
گر تو برانی ز در خود مرا
زان که به پیش تو زبون هر کسی
راز درون همه پیدا بتو
جز تو که داند که چها می کشم
رشته و ناپاک و زبون کار من

در شب معراج امام رسل
گوهر پاکش همه گیهان فروز
نیز ز پاکیزه درونان خاک
تا انبقوم خاک نشیمن گزار
نور فروز دو جهانم بکن
تار درون نامه سیاهم ببخش
رحم کن و سوی فگنده نگر
پاک بشو نامه سیاه مرا
رنج نه بینم ز تب کار هم
دیده فشان است شکم نیز خون
کار بیفتاد و دلم را بجان
بر من در مانده بجان نیز آر
خاص به تو هست چنین کار تو
خود تو بفرما که بجو یم کسی را
نیست توانش بر تو در کسی
چاره هر کار هویدا بتو
خود ز خودم بار جفا می کشم
راست بگو آمده گفتار من

عفو کن و پوزش و توبه پذیر — رفته ام از دست تو دستم بگیر

پیری ام آمد که رفتن رسید — جان من از زیست گشته ناامید

پیکر ناپاک گناه من ست — روز و شبم پیش نگاه من ست

دیدن آن جان به هراسم کشد — کار به حیرانی و یاسم کشد

محو بفرما و کن اش بی نشان — تا شود از پیش نگاهم نهان

از تو چنین کار بدشوار نیست — پیش تو کاری بجهان کار نیست

قدرت تو بر همه آمد رسا — حکمت تو آمده هستی گشا

رحمت تو گشت همه را محیط — هر چه بترکیب بود یا بسیط

هست امیدم که رسول کریم — آنکه ستودیش بخلق عظیم

بهر من خسته دل و ناتوان — چون بشفاعت بگشاید زبان

عفو کنی هر چه گنه کرده ام — گرچه همه نامه سیه کرده ام

باد چنین هست امیدم یقین — از کرم سرور دنیا و دین

زانکه تو خواندیش رحیم و کریم — باز گشاده بکلام قدیم

در حق این سرور پاکیزه خو — صاف بگفتی که رؤف ست او

رنج شما رنجه درونش کند — درد شما درد درونش کند

خلق عظیم ست ورا گوهری — رحمت مخلوق به پیغمبری

بخلوص شهادت بودم خاتمه — زان بسعادت کشدم خاتمه

خود بکند رحم بمن آن رحیم — چون بکند کار بخلق عظیم

تا افت آن سرور پاکیزه کار — آیه رحمت ز تو ای کردگار
نبود نپسندد که بمانم نژند — محبس دوزخ کندم پای بند
چون بدرودش بگشایم زبان — چیست گناهم که بیارد زیان
پاک بسوزی همه رخت گناه — نیست کمی آن همه کار تباه
کیست همیم که بسوزد تنم — آتش سوزنده بجانش زنم
سرد کنم ان همه سوزش که هست — چیره توانی اش بیارم بپست
زان که ثناخوان محمد شدم — بهره ور از فیض مخلد شدم
پاک درودی که سزاوار اوست — از دو جهان درخور کردار اوست
باد برین سرور پاکیزه کار — از همه و از پاک خداوندگار
فیض درودش سفر اندم کشید — کار من خسته بجایی رسید
کیش ثنا از غم بکس کشاد — راز نهفته بار زخم نهاد
جان من آمد چو ان باب ار — تا بشی آمد بزبان آشکار
تنگی دل داد برون رازها — لب بگشاده ست بس آوازها
گرچه به یکبره زبان بستگی — باز نمودم همه وارستگی
لیک ورا هیچ چنین هوش من — باز گشاده ست دل و گوش من
هوش بگوید که نهانش بدار — راست بگفتم بزبانش میار
چونکه ترا حوصله بوده ست تنگ — هست چنین کار براه تو سنگ
راز دردل بهتر فراموش کن — گوییت اندرز بمن گوش کن

کار من خسته ز چاره گذشت / نوک سنان آن سوی خاره گذشت

عشق محمد سر و انم رسید / از خودیم پاک برونم کشید

باد بر این رحمت گیهانیان / رحمت بیحد ز خدای جهان

جان مرا بیخود و بیهوش کرد / نیست سخن هست نوای ز درد

جان و دلم خاک ره عشق اوست / خاک درش مایه صد آبروست

شیفته کردست مرا عشق او / نیست ز من هست از و گفتگو

هست خوشم کار بدیوانگی / مایه ور بالیش و فرزانگی

هست امیدم ز رسول خدا / ختم رسل خواجه هر دو سرا

گو بشرم بکشاید زبان / خواهدم از داور کون و مکان

رحمت ذاتی اش بیا روبکار / ز آتش دوزخ کندم رستگار

مینوی پاکیزه شود جای من / قدس کده مسکن و ماوای من

شاد ز بیم مرگ بمیرد ز من / بار دگر زیست نگیرد ز من

بهره شود زندگی جاودان / زنده بجانم بدل شادمان

ظل عنایات رسول کریم / مهبط جبریل و کلام قدیم

علت هستی نشیب و فراز / کرده اول ز جهان کارساز

تا باید بر سر ایمانیان / یاد گسترده فرازی نشان

باد بر این سرور قدسی نهاد / رحمت پاکیزه ز رب العباد

ای ز فروغ تو جهان تابناک / مشرق انوار خداوند پاک

ظل تو خورشید بدیده کشید
نیز ز تو دید که ماه منیر
سایه تو نور فروز آمدش
نام تو آمد بجدا رهنما
میم ز مجاز است نشانی پدید
حا بود از حمد کشاده نشان
تا همه گیریم بجان کار حمد
میم دگر گفت که هستی خدا
هر که جز او هست همه ملک اوست
دال بود دال بسوی دوام
هستی و همیشگی او گوهری است
هست قدم و نیز ز ذات خدا
(دوام ۱۲)
نیز دلیل است که این دین پاک
تا بقیامت کشدش این دوام
نسخ نیایدش ز دین دگر
راه کشایند بران بخردان
رهبر و فرو بود چنین دین پاک
(رهبر دلیل فرو حشمت ۱۲)
دایم و پاینده بود چهره زون

زان که ترا نور خداوند دید
هست شگافنده ظلمت سایه گیر
مایه تابیدن روز آمدش
حرف بحرف است هدایت کشا
مظهر تمجید خدای مجید
حمد خداوند خدای جهان
زانکه خدا هست سزاوار حمد
مالک ما مالک یوم الجزا
هرچه بملک اش بکند خود نکوست
کاین صفتی هست ز رب الانام
از عدم و کهنه شدن خود بری است
حادث و فانی ست همه ماسوا
راه خدا یابی و آئین پاک
پاوه دین ست خدای انام
تا بشود روز جزا جلوه گر
ایمن و یک سو ز گزند بدان
نیز جهادش بگروه هلاک
نور فروزنده تر از نور هور

کس نتواند که بیاندازدش | خود نبود کس که تبه سازدش
لیک قیامت چه بیاید قریب | بی شک و لاریب یعود الغریب
صل علی نام چنین نامور | راز کنا هست چه بکشاده سر
رحمت یزدان بودش هر روان | تا بفرازیست سپهر روان
باد برین سرور خیر الانام | از بر دادار صلوة و سلام

تقریظ بنظم عربی

چکیده خامه بلاغت باشامه فاضل لوذعی کامل المعی مستجمع الفضائل مستحسن الشمائل ناظم بی همتا ناثر بلاغت آرا ذو لسانین سحر بیان وقاد الفکر جادو زبان جامع علوم دینیه ماهر فنون یقینیه صاحب اخلاق سنیه ذو المکارم البهیه المحیا الطیب فضیلت فن مولوی محمد حسن سلمه الله ولعطیه مایتمنا خلف مرحومی المولوی محمد علی صاحب متوطن ملیح آباد متعلقه اوده که باقتضای قدردانی و گوهر شناسی حضور اقبال ظهور عالیجناب معلی القاب نواب صاحب بهادر دام اقبالهم و اجلالهم سرور آرای دار الاسلام محمد آباد المعروف ٹونک الحال شرف افزای بنارس در سلک مختصان بارگاه فیض پناه منسلک به فرمان والا ترجمان حضور محتشم الیه تاریخ واقدی از فتوحات ملک مصر بنظم دری آمیز فارسی زبان به سلک نظم کشیده داد سخنوری داد و معهذا بنظم عربی قصاید در حلیه شریف حضرت عرش منزلت سید المرسلین خلاصه کائنات خاتم النبیین علت پیدایش موجودات علیه و آله التحیات و التسلیمات از زبان بلاغت ترجمانش چکیده سخنوران هر دور با انش پسندیدند و مدح طرزش گردیدند

اکنون باحراز ثواب یوم الحساب باقتضای مکارم اخلاق ابیات ہذہ
تقریظ این مختصر رسالہ بر نگاشت اللھم تقبل وانت ارحم الرحمین بفضلک یا رب

اھذا کتاب کسمط الدرر
آیا این کتاب ہمچو رشتہ مروارید ست
ام البرج فیہ الدراری الغرد
یا برجی کہ دران ستارگان روشن اند

امضمونہ ام شروق الضحی
آیا مضمون آن ہست با روشنی آغاز روز
االفاظہ ام فلاق القمر
آیا الفاظ آن اند با پارہ ہای ماہ

لما شقہ سید المرسلین
از بہر آنکہ بشکست آن را سید پیغمبران
نبیّ کریم رفیع الخطر
فرازین شرف و قدر

نزول الصلوۃ علی روحہ
فرود آید درود بر روح آنحضرت
من اللہ رب القوی والقدر
از ایزد تعالی خداوند قوتہا و قدرتہا

کتاب الی الرشد یہدی بہ
نامہ ایست کہ بسوی رشد رہنمودہ میشود بان
تلقاہ بالفخر اہل العبر
بگرفتند آن را بفخر ارباب علوم

یلوح بکف الامیر الذی
می تابد در دست امیری کہ
اطاع لہ الدھر فیما امر
مطیع او شدہ روزگار در ہرچہ کہ فرمان داد

جلیل المناقب ظل الالہ
بزرگ مناقب سایہ خدا
بحضرتہ المجد ممن جھر
در بارگاہ او عظمت از جملہ جاہ فراہم است

سنی المکارم عالی الھمم
روشن یا بلند مکارم و عالی ہمت
سخاہ کبحر اذا ما زخر
سخاوت او ہمچو دریاست ہنگام جوش زدن

کریم الخصال صبیح الجمال
باقباله فی الوری اشتهر

بزرگ خصایل روشن جمال
باقبال خود در جهان مشهور شد

رئیس الافاضل فی علمه
دلیل العلوم علیم السیر

امیر افاضل در علم خود
راهبر علوم بسیار داننده علم سیر

موید احکام رب الوری
امام مطاع لاهل الخبر

تائید کننده حکمهای خداوند جهان
پیشوای مطاع برای ارباب خبرت و دانش

محمد علی خان نواب ٹونک
مضی البلاد کنور السحر

روشن کننده شهرها مانند نور سحر

اله الوری اسعد جده
لمر الدهور علاه استمر

خدای جهانیان نیک کرد بخت او را
بگذشتن روزگاران بلندی او جاوید شد

فلا زال یا رب اقباله
الی ما النهار تلاه السحر

پس دایم باد ای پروردگار اقبال او
تا زمانیکه روز را پیرو بود شب

فلما اشار الامیر لهم
بنظم المعانی کسلک الدرر

پس هرگاه اشاره فرمود امیر بایشان
بنظم کردن معانی همچو رشته مروارید

لمن فاق فی الفضل اهل الزمان
واهل الکمال به افتخر

بکسی که فایق شد در فضل بر اهل زمان
و ارباب کمال باو فخر کردند

هو الالمعی الذی صیته
احاط البلاد اذا ما انتشر

او زیرک زودیابی ست که آوازه او
احاطه کرد شهرها را هرگاه پراگنده شد

هو الافصح اللوذعی الذی
او فصیح ترین زود یابی ست که
هو الابلغ الکامل لفاضل
او بلیغ ترین کامل فاضل ست
شهیر الوری منتقی الفاضلین
مشهور خلایق خلاصه فاضلان
هو ابن عظیم علا جده
او پسر کلان پایه ست که بلند شد بخت او
محیط العلوم بلا ساحل
دریای علوم ست بی کنار
هو المجد المولوی نجف
او گرامی پایه ست
ادام الاله الوری ظله
جاوید دارد خدای جهان سایه او را
فصنفه فی زمان یسیر
پس تصنیف کرد آنرا در زمانه اندک
لقد جاء بالحق مرسامه
هر آینه آورد راستی اقلام او

بتبیانه کشف ما استتر
به نیکو بیان کردن خود بکشاد هرچه پنهان بود
مناظره بالتحدی حصر
مناظره کننده در معارضه بسته زبان شد
محیط النهی فیضه مستمر
احاطه کننده خردها فیض او دایمی ست
وآباءه من کرام البهر
و پدرانش از بزرگان جهان اند
اراناه من فی یدیه القلب
و پیدا شد او را آنکه در هر دو دست او قلم بود
علیه ان محامده ما انحصر
که محامد آن منحصر نشد
علی العالمین بلطف ابر
بر جهانیان بلطف پاک تر
رشیق المعانی بلیغ الاثر
شگفته معانی و شگفته نشان
بتلک الرسالة فیما سطر
درین زود نوشته در هرچه که نوشته شد

سنه
قوله هو ابن عظیم
درین شعر ناظم تلمیح
تاریخ را مراعات
بکلمه عظیم زیرا که نام
والد ماجد مصنف
رساله محمد عظیم الدین
قاضی قصبه جرود
کلمه جد رعایت
ایهام و مراعات
التزام ۱۲

فیا حبذا صدره کالسماء | ونعم الفؤاد له کالقمر

پس چه نیکوست سینه او همچو آسمان | ونیکوست دل او همچو ماه

ابحر تلاطم ام فکره | افیضانه ام سحاب المطر

آیا دریای ست که موج زننده ست یا فکر او | ایا فیضان اوست یا ابر باران

اماط الشکوک ازال العمی | فصار لمن انکر مزدجر

دور کرد شکوک را و دور کرد کوری را | پس شد برای منکر زجر کننده

جلا کل شک ولا شک فیه | اذا الارتیاب بقلب خطر

دور کرد هر شک را و نیست شک در آن | هرگاه ریبی و شکی در دلی در آید

کتاب هدی کله للوری | بیاض سواد لعین البصر

کتابی ست که هدایت ست همه آن برای خلق | سفیدی ست سیاهی ست برای دیده بینش

روایاته شافیات الصدور | درایاته مذهبات الکدر

روایات آن شفا دهندگان سینه ها | و دلایل خردی آن دور برندگان کدورت

فمن لی بمدح یلیق به | لان لسانی عراه الحصر

پس کیست مرا یعنی معین بمدحی که شایسته بود او را | زیرا که زبان مرا عارض شد بستگی

فاهل النهی قبلوا رسمه | وقالوا له حبذ المستطر

پس ارباب خرد بوسیدند نوشته او را | و گفتند چه نیکوست این نوشته شده

تقبله یا رب انت الولی | وصل علی روح خیر البشر

بپذیر فته سفر ما ای خداوند تو مالک | و رحمت بفرست بر جان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

تمت

تقریظ

که جامع المکارم والفضائل حاوی الکمالات محمود الشمائل فاضل بے بدل و سخنور
شیرین زبان ماہر دقائق دریای جواہر موزونات مفہوم لوذعی بلاغت مآب کشاف غوامض علوم
در فنون شعریه عربی و فارسی سرآمد شعرای روزگار در حذاقت و حکمت افتخار الاطباء
بل حکمای اعصار حکیم مولوی محمد سلطان محمود خان صاحب زاد مجدہم قدیم باشندہ
گزین دہلی و فی الحال مقیم ٹونک که در سلک ملازمان بارگاه اقبال پناه بندگان عالی حضور
والا ظہور عالیجناب معلی القاب نواب صاحب بہادر دام اقبالہم و اجلالہم والی ریاست دار الاسلام
محمد آباد عرف ٹونک شرف افزای بنارس منسلک و بنظم فتوحات مصر که زمان خلافت حضرت
امیر المومنین الناطق بالصدق والصواب عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنه ایمانیان را
بہره شد و اعلام اسلام را سر به بلندی کشید مامور اند و لآلی آبدار و درر شاہوار سخن
در رشته نظم فارسی می کشند اللہ تعالیٰ بفضله این پاکیزه نظم را بخیر و خوبی باختتام
سرمایه بہبود و بہروز سازد و در کمال میمنت باز کند و این والا سخنور را
بمصاعد شائستگی محظوظ و بہره ور داراد اللہم آمین بحرمة
سید المرسلین خاتم النبیین صلے اللہ تعالےٰ علیه و آله و صحبه
اجمعین برین مختصر رساله نامیده شد کنزه شق القمر معجزه حضرت خیر البشر نگاشته شد

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

ثمرهٔ شجرهٔ سخن حمد بهاپیرائیست که نخل وجود ذات محمدیه را شمر اثار صفات قدسیه خویش ساخته و شمیم طرب خیز گلهای شمائلش عالم ملکوت را از عطسهٔ آدم در روز طلیعه تحیر انداخته

محمد عربی آنکه ذاتش ازلی است — فروغ ناصیهٔ آفتاب عالم نور
وجود قدسی او جوهر آمد و جمله عرض — که ذات او ز صفات خدا گرفته ظهور
سجود عتبهٔ او افتخار جن و ملک — غبار کوچهٔ او توتیای دیدهٔ حور
تبارک اللّٰه زهی رفعت و بلندی قدر — که هست از شرف نسبتش سبد و ظهور
فلک ز طالع ناسازگار سرگردان — زمین ز بخت همایون خویش مسرور
ز نسبت قدم او که یافت از معراج — بود ز نسبت ذاتی خویش عرش غیور
ز فیض نسبت ذاتش زمین بنازش و فخر — ربوده از سر گردون کلاه کبر و غرور
ز حسن صورت و معنی او ملک حیران — ز جاه و منزلتش آسمان خجل از دور
کمال جمال که هر دم کند نظر که بود — خیال طلعت او آفتاب وز نشور
لطافت وصالش ببین که چو از شوق — گرفته اند کم خویش و خلد و حور و قصور
نظر ز شمع رخش اشک چشم مهتابی — خیال سایهٔ او آفتاب عالم نور
ز فیض خاک جود و درش سبز و خضرا — دهد تجلی طور از نواحی جمهور
اگرنه شوق طوافش بدار کار بود — فتد بگردش گردون هزار گونه فتور
سپهر پاک نور کواکب شود ز مهر تو روز — ز شمع عارض او نور مهر و مه مستور
ز و انفس یعنی شمع جمال او چه عجب — گر آفتاب به سیر و انگی شود مشهور

بوصف شمع جمالش برنگ صحن چمن | دهد ز صفحهٔ کاغذ بهار جلوهٔ طور

حضیض عتبهٔ او اوج کاخ عرش برین | سجود درگه او فخر قیصر و فغفور

بپای قدر بلندش فلک خجل از خویش | قضا ز عظمت شانش بکار خود مغرور

ز خاک درگه او دیدهٔ جهان روشن | ز سجده در او جبههٔ فلک مجدور

تعلق جهت از بکه گر شدی معدوم | اگر تجمل شانش گرفتی اوج ظهور

غلام درگه او خواجهٔ زمان و زمین | ضمانش عتبهٔ او نوبهار نخلهٔ طور

کنند اگر بریاض جلالتش پرواز | فتند تبارک عرش عظیم ظل طیور

ز ذره ذرهٔ خاکش صد آفتاب دمد | ز هر رهی که بسویش نموده فلک عبور

اگر تجلی حسنش فتد بکون و مکان | برنگ سایه شود آفتاب طعمهٔ نور

خیال حاسدش ار در دل فلک گذرد | ز روی ورزد مه ظلمت شب دیجور

عدیل او بجهان ممکن است اگر گویند | که ممکن است وجود عدیل رب غفور

بهار روی او این دهر ز بام منظر | کند گزش بدل اندیشه هزار خطور

ز بی صفای در و بام مرقدش که بود | نگه ز سایهٔ دیوار موج لجهٔ نور

سبحان الله این چه مکانی ست جلیل القدر عظیم الشان که اوج عرش را از حضیض آستانش نقش مراد گبرهی نشسته و شش جهت را از عرض شوکتش رابطهٔ علاقه از هم گسسته کیف زرنگارش را از تنگی محل فراخی دایرهٔ معدل النهار در گاو گلکاریها و دیوارش را صحن مکان موج خیز گلهای ثوابت و سیار از تجلی انوار در و دیوارش ظل زمین مهتابی بام منظر او زنشاد ای گلهای نقش و نگارش غبار دامن شام گلگونه چهرهٔ سحر چشم ما و خورشید که نعل

بانگونه زده طریق طلوع و غروبست از روشنی سواد اوش خیز نراز دیده قطب شمال و جنوب
خضر خجسته اثر بهار اشیه سبز بختی جاوید آمده از فیض شگفتگی فضای دلگشای اوست
تشنه لبان وادی ورا سیراب چشمه ظلمات ادری بهشت چرا با لغز تماشا و نو آب عجب
آیینه شاخ و گبر کرامت اگر نه از زمین هوا روح افزا اوست صبا و شمال چه دیده فرود
هنگامه گیری اعجاز مسیحا آنجاست صحن طرب خیزش را رشته لباط تار و پود نسیج زرنگار
نقش و نگار سقف و جدار را نقطه نو کر نیر خامه نقاش سرمایه آب و رنگ فصل بهار

تعالی الله چه فرخ بارگاهی است
که بر تعظیم او گردون گواهی است

فلک گرم طواف آستانش
ملک محو سپاس پاسبانش

نگاه مهر و ماه از سقف و دیوار
برنگ چشم مهتابی شرربار

شود هر دم ز گرد راه زوار
زمین زیر فلک دیگر پدیدار

خفیفش آستانش اوج افلاک
حریمش منتهای سیر ادراک

رخ زوار او از جلوه نور
بهار انگیز شاخ نخله طور

چه زد شوق آتش اندر سینه جمع
که شد تار نفسها رشته شمع

ز نور افشانی بام و در او
شعاع مهر و مه خار و خس کو

ارم خار و خس صحن سرایش
نسیم روضه رضوان هوایش

ز قندیلش سواد صبح روشن
فروغ مه غبار کوی و برزن

بهار افسانه صحن حریمش
دم عیسی حکایات نسیمش

بهار از هر در و دیوار در جوش
بیادش جنت از دلها فراموش

بیاض صبح روشن از سوادش / نظر گلریز مهتابی بیادش

طراز عرش ظل کرسی از وی / شده بازیچه شکل تیری از وی

فلک قندیلی از سقف جدارش / گلستان حرفی از نقش و نگارش

بساط از بس طرب جوش بهار است / نظر تا موج خیز لاله زار است

ز رنگین پردهای هر در و بام / سحر آئینه دار چهره شام

تعالی الله زهی قدر مکینش / که شد عرش برین فرش زمینش

نفس عیسی دم از تقریر وصفش / ید بیضا کف از تحریر وصفش

قضای حلقه در گوش رضایش / جبین فرسود محراب دعایش

بیاد عارضش اندر شب تار / زده خورشید سر از پشت دیوار

ز توصیفش زبانها شعله طور / بیادش سینه‌ها سرچشمه نور

ز خاک آستانش چشم آگهی / سواد افروز نقش لوح سیما

ابد حرفی ز طومار ثنایش / ازل سرمه‌کش کوی عطایش

حدوث از بحر علمش ساحل خشک / سخن از عطر [illegible] حاصل مشک

ابد از خیمه جاهش طنابی / سپهر از لجه جودش حبابی

شود صبح رخش گر شام افروز / شود خورشید داغ سینه روز

خیال از طلعت او مطلع فجر / شب هجران بیادش لیلة القدر

فتد گر سایه اش بر [illegible] / بباطن باز گردد ظل اشیا

ز [illegible] روی [illegible] شاد و آباد / ز فیض باغ رضوان آذر آباد

فلک سرمایه دار از مایهٔ او — کواکب نوربار از سایهٔ او

جهان از سایهٔ او در وجود است — فلک بر آستانش در سجود است

زمین و هر چه در روی خاک پایش — سپهر و هر چه بر وی در هوایش

جهان را آستانش قبلهٔ جان — طوافش آسمان را شرط ایمان

خدا از هر دو عالم برگزیدش — سراپا رحمت خویش آفریدش

طلسم از سایهٔ او ساز دادند — پس آنگه عالمی نامش نهادند

اگر بودی تنش اندر آب و گل — بهر شخصی مشخص میشد و ظل

نه پندارم که او از آب و خاک است — که جسم او چو روح از سایه پاک است

چهار ارکان آن شاه مظفر — ابوبکر و عمر عثمان و حیدر

بلفظ اند محمد پنج حرفست — نهفته اندرش راز شگرفست

یکی ذاتش عناصر چار گانه — درین پنج آمده روشن نشانه

یکی اگر دهی زین چار آواز — جواب از دیگری زان آیدت باز

شنیدم هم بهم شان نسبتی چیست — درین محفل گرامی منزلت کیست

مگر خود این قدر دانش پسند است — که ترتیب لباس از ساز مند است

پسندیدش اگر ترکیب می‌توان گفت — بترکیب مرتب می‌توان گفت

بر و هم بر همه اصحاب پاکش — که بودند از بلی ملت هلاکش

درود و رحمت حق جاودان باد — سلام از ما همیشه ارمغان باد

اما بعد سپهر و اشرف لعبت او اینجا طلعت بیشمار افزوده باد که درین زمان وشنا اقران

کیمیا من تو جهان داور گیتی پناه شهریار فلک بارگاه سکندر شوکت دارا حشم جمشید کلاه فریدون
علم ناهید نظر عطارد فطنت تدبیر فلک بارگاه ثریا سریر مسند طراز ایوان جاه و جلال صدر نشین جبار بارگاه
دولت و اقبال حامی شرع شریف ناصر دین حنیف مروج احکام شریعت غرا مؤسس اساس ملت بیضا
پیرو سنت سنیه متبع ملت حنیفیه قبله ارباب تحقیق کعبه اصحاب تدقیق و اتقان علوم عقلیه
کاشف دقایق فنون نقلیه ملک العلما رئیس الفضلا مستظهر احکام دین متین امیر المومنین ناصر اسلام
یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان صاحب بهادر صولت جنگ لا زال علی السنة الخاص و العام اسمه الشریف
محمد او کعلمه العالی علیا مویدا که آوازه مهمان نوازی اهل فضل و کمال بمنزله جود و احسانش آویزه گوش
چرخ علیا و صدای کوس بام بذل و نوالش از جابلقا تا جابلسا جوهر شناسی هلش هر ذره زمین را
دیگری خورشیدی کرسی نشین آسمان و هر خس و خاشاک کوی دانش را کسا در تاج آخلد برین الصدا
نغمه جان نوازان ابیات هنر از قبولش شهره رنگ یکی ده شد و ده صد و صد هزار که از هر در رو نوا
روزگار پدیدار آمد بلندی پایه قدر شناسیش آشکار نسیم عاطفتش جان که و زیدن گل را هوای
غنچگی در سر آورد و غنچه را شگفتگی گل در بر سطوتش را السلاطین و الا مقام شر طلوع سهیل یمن بهوا ام
سلسله اتباعش را با ملت حضرت خیر الانام استحکام رز آمیز متابعت لیباب ایام از قدر روا
هنر در ... او خشانی آفتاب جانه کسان بازار و از آفتهای جوهر شناسیش قطره را مد و جزر
بحر محیط بسر و عا معسوقضا مباد و فطرت تا غایت جنید منتشت مشق و زیدن ما بدین خو
صور و الکس بر صفحه روزگار کشیده آیینه از بیم تو رخسارش هم آغوش تجلی طور و منظر را از رو
سیمایش عالم غیب در حضور از شهرت قدر دانیش حاتم لفضول خرجی معروف و از آوازه
جوهر شناسیش جهانی بکسب کمال مشغوف کاخ قدرش را اوج ثریا حضیض شری صفحه تمهید لتسر را

روشنی صبح تیرگی مساوذره را درخشانی آفتاب اگر نه از جوهرشناسی عطای اوست
اهل هنر را در سخاوت حاتم چه احتمال گفتگوست دست همتش را فراخی دامن دریا اگر نه
موهبت بخشی حال ابر نیسان از کف جودش چه اعراق بیز خجالت انفعال اعراض شوکتش را آن
تجمل سلاطین الاتباع اثر طلوع آفتاب به نوبت بوستان و دست نوالش را با اهل هنر کار ابر بهار
با بستان گلشن روزگار ریاض دولتش را سدره طوبی گیاهی غنچه رو و سبزه نسخه ابر مکرمتش هرزه
سبز سپهر خوشه بگلو جیب همتش را پیرایگی کان اگر نه خلاف استجابت آفتاب زربخشی و نثر
جبر اهلشیه در معرض عتاب گلشن خلقش را شگفتگی فصل بهار نثر هر دم موسم خزان و
روز بازار همتش را سود عالمی سرمایه نقص و زیان با عباره مکرمتش تمنای عالمی همه
پیش خرید حصول و بیمن وعاش انفاس جانبخش نسیم گلزار طرب خیز قبول بتصور برق
قهرش کوه در اشتعال جبل النار و بتخجیل نسیم لطفش خزان آب و رنگ فصل بهار بن
طراوت نسیم توصیفش گلبن سخن را نشو و نمای شاخ و برگ رنگین و شهود
و بتاثیر هوای تعریفش گلشن بیان را آب و رنگ بهار شجره طور

فلک را فخر از خاک ره اوست — جهان را قبله جان درگه اوست
بهار از بزم او رنگین شمائل — خزان از رزم او زرین حمائل
حدوث از ساحل علمش خس و خار — کفی از بحر جودش ابر در بار
سحاب از بحر جودش آب در جو — بهار از باغ خلقش رنگ بر رو
فلک موجی ز دریای نوالش — زمین خشتی ز مشکوی جلالش
ز قسطاس سخایش کوه پا سنگ — فضای شش جهت با همتش تنگ

حسامش چهره پرداز مکافات ‌‌ چماقش حملهٔ مرگ مفاجات
اگر از خشم با خود برنیاید ‌‌ کمندش کوه را از جا رباید
اگر بر روی او بیهوده لافد ‌‌ سنانش کوه را پهلو شگافد
جهان را گر زوالش دسترسهاست ‌‌ دعای دولتش در نفسهاست
ز کم نامه جهان فرمان بر او ‌‌ فلک با سربلندی چاکر او
لطافت آفتاب عالم افروز ‌‌ بدانش راز دار چرخ فیروز
گلستان از رخ او داستانها ‌‌ بهار از عارضش وقف بیانها
شود گر قصهٔ حسنش کند گوش ‌‌ بهار از خاطر بلبل فراموش
محیط همت او عرش قرواط ‌‌ تر از وی عطایش کوه قیراط
سر تیغ آنکه ساید بر در او ‌‌ شود خورشید داغ از افسر او
سخایش تا نقاب از چهره بگشاد ‌‌ جهان را مژدهٔ عیش و طرب داد
بعهد دولت او هیچکس نیست ‌‌ که بر کام دل او دسترس نیست
ز ابر جود او نیسان گهربار ‌‌ ز صنعتگاه فیضش مهر زرکار
نزد گر تکیهٔ تمکینش بگردون ‌‌ هوس در سینهٔ غبرا شود خون
زمین یک پایه از کاخ جلالش ‌‌ کمینه چرخ از بحر کمالش
رخ او مطلع خورشید خاور ‌‌ جبین آئینه دارش ماه انور
ز روی او نظر رشک گلستان ‌‌ ز موی او تماشا سنبلستان
جهان را هر دو ابرو قبلهٔ عیش ‌‌ دو قوس اند و عدهٔ او صد عید عیش

گر از خورشید و مه قهرش برد تاب ‌ ‌ ز چشم ابر ریزد اشک مهتاب

فتد گر بر فلک ظل وقارش ‌ ‌ بیک آیین دهد دائم قرارش

حسود او که ناپاک و پلید است ‌ ‌ نکوهیده تر از شمر و یزید است

ز فرط لطف و احسان عمیمش ‌ ‌ که آمد حجت خلق عظیمش

فدای او کند جان هر که دارد ‌ ‌ نثار او کند آن سر که دارد

چگویم در دعای او که چون باد ‌ ‌ ز دور آسمان عمرش فزون باد

بود تا بر فلک تابنده اختر ‌ ‌ جهانش سر بسر باد مسخر

بود ساز سخن تا نغمه انگیز ‌ ‌ حریم دولتش باد طرب خیز

بود تا صبح را پیرایه نور ‌ ‌ غم و اندوه باد از خاطرش دور

خدا دارد مصون از هر گزندش ‌ ‌ بکام دل کند فیروزمندش

بفضل خاص و لطف بیکرانش ‌ ‌ کند از هر چه خواهد شادمانش

ز ملک و دولت و اقبال و اولاد ‌ ‌ همیشه داردش دل در جهان شاد

ز رنج دهر و آسیب زمانش ‌ ‌ بحفظ خویش دارد جاودانش

بحق سرور اولاد آدم ‌ ‌ مکرم داردش از هر مکرم

الهی هرچه گویم در دعایش ‌ ‌ بپذیر آنجمله حسب مدعایش

بحق آل و اصحاب پیمبر ‌ ‌ که هستند از همه ابرار برتر

دل از اولاد و دولت شاد دارش ‌ ‌ ز هر رنج و غم آزاد دارش

بظل دولت آن نخل امید ‌ ‌ گرامی را گرامی دار جاوید

اردی بهشت و خورداد و جوش نهال قلمش را از مهر و آبان طراز و ایام فیضان
هم آغوش با استعارهٔ اطنابش قطره را مد و جزر بحر محیط در کار و به تشبیه ایجازش خورشید را
تابش سها ام اضطرار جز علمش را سال ازل ابد از جا آید در زمرهٔ عدد و جزر تلاطم امواج طوفانی
و عالم جودش را سلسله بهشت از هم گسیخته تر الم افواج معانی توضیحش ذره را درخشانی آفتاب
سایه سنگینی عدو به تفصیح شام را هنگام افروزی سحر کاتناسر او احسن خلقش را با افرادی نوع
خودش اثری که فصل بهار را با جنس نباتات و تواضع را با طینتش امتزاجی که طبایع
متضاده را بذوات کائنات خامه گوهر افشانش را النقطه تو کریز محیط
محیط دایرهٔ کمال طبیعت و قامتش را سواد سایه مطلع آفتاب عالم خیال

بحر علمش گر لقدر وسع گردد موج زن — چون خس و خاشاک یا بد سر و عالم کنار
گر کشد در دیدهٔ خود سر از خاک درش — کور بر خواند سواد صفحهٔ لیل و نهار
از صفای طینتش حرفی رود گر بر زبان — از سواد سایه گردد سرنهان آشکار
گلبن گلگشن بهار افروز شاخ نخل طور — گلشن طبعش نشاط انگیز ایام بهار
ابر نیسان را گهر بار از فیض کلک او — باغ جنت را ز خلقش آب رنگ اشتهار
سایهٔ کوه وقارش گر فتد بر آسمان — منقطع گردد حساب سال و ماه از روزگار
حاسد جاهش اگر تیره گردد با سپهر — تا ابد از دیدهٔ خورشید و مه بارد غبار
از نسیم باغ خلق او شود گر بهره ور — از گریبان خزان سر بر کشد فصل بهار
تا بود علم و هنر برهان قدر و منزلت — اهل دولت را بود خدمت او افتخار

الکتاب الحسنه اثر مسمی استبذکره شوق الشعر در بیان معجزهٔ حضرت خیر البشر علیه الصلوة والسلام

از چهرهٔ صبح صادق پدیدار سبحان الله این چه روضه ایست طرب پیرا و
حدیقهٔ نشاط افزا که شمیم ریاحین مضامینش لطیفهٔ اعتراف دماغ منکرانرا
از مادهٔ فاسدهٔ انکار پاک ساخته و تماشای آب و رنگ گلهای سلیقه و آیاتش اهل شکوک را
از خود در ورطهٔ تحیر انداخته شگفتگی ریاحین مضامینش اهل بینش را سرمایهٔ نشاط
و سرور است و کورسوادان را رائحهٔ طرب خیزش پیرایهٔ گشایش امور

سوادش توتیای دیدهٔ حور
بیاضش نور بهار تجلیهٔ طور

عباراتش ز مضمون دل آویز
برنگ ساخت گلشن طرب خیز

ز فقراتش که سرجوش بهار است
فروغ جلوهٔ طور آشکار است

ز خطش سرمه پرور چشم بینش
بیاض صفحه صبح آفرینش

سوادش نور چشم لیلة القدر
بیاضش آب و رنگ مطلع فجر

ز صفحاتش برنگ صحن گلزار
بهار جلوهٔ ایمن پدیدار

ز شعرش اوج شعری رنگ بسته
ز نثرش نثره را گوهر شکسته

ز صفحاتش نظر محو گلستان
تماشا از سطورش سنبلستان

حروفش نونهال گلشن ناز
نقاطش خال روی شاهد راز

خطوطش سرخط حسن مه‌جبینان
بشوخی دام زلف نازنینان

ز گلشن کاری انداز تحریر
بهار باغ رضوان خط تشویر

ز تحریرش عیان حسن مضامین
چو در تاریکی شب ماه و پروین

بسطح صفحه عکس روی اسرار
چو مرآت از نقوش خط پدیدار

فروغ مهر و ماه گیتی افروز	کشد تا غازه بیر روی شب و روز
سوادش سرمهٔ چشم جهان باد	مضامینش طرب خیز جهان باد

بارک الله نقش خوبیش چنان بر کرسی نشسته که بطوفان حوادث روزگار تا انقراض سلسلهٔ لیل و نهار آب و رنگش از هم تواند ریخت و دلائل و براهینش بدانگونه رنگ استحکام نه بسته که بصرصر طوارق آسمان تا انقطاع رابطهٔ زمین و زمان سلسلهٔ استقامتش از هم تواند گسیخت آری بنای این حدیقه طرب خیز و اساس این گلشن نشاط انگیز که ریاحین مضامینش شگفتگی گلهای باغ فردوس در کار است و از هار روایاتش را تازگی شاخ و برگ سدرهٔ طوبی در کنار بسلسال نهیل تحقیقش که مصفاتر از چشمهٔ کوثر و سلسبیل است نشو زمین خاطر نمرود سرستان طرب انگیز سیا گلزار خلیل بریان اعجاز صد قسم اطراز آن خواجهٔ کائنات مفخر موجودات احمد مصطفی محمد مجتبی سید المرسلین خاتم الانبیا علیه و علیهم التحیة و الثنا است که نظام کارگاه هستی منوط بوجود ذات مقدس صفات اوست و ظهور این همه مظاهر انفسی و آفاقی مربوط بفیض سطوع کواکب میامن و برکات او صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین الی یوم الدین آمین ثم آمین

قصر لطیف

که جامع المکارم و الفضائل حاوی الکمالات المحمود و الشمائل فاضل بهمه دان سخنور شیرین زبان المعنی فایق دریا موج رسا فهوم لوذعی الالباب غواص کشا علوم در فنون شهر بیعرب ...

و فارسی سرامد شعرای روزگار در حذاقت و حکمت افتخار الاطبا اَبَل حکمای اعصار حکیم
مولوی محمد سلطان محمود خان صاحب زاد مجدهم قدیم باشش گزین دہلی الحال مقیم ٹونک در سلک
ملازمان بارگاه اقبال پناه بندگان عالی حضور فیض گنجور الا ظهور عالی جناب معلی القاب نواب صاحب بهادر
دام اقبالهم و اجلالهم والی ریاست دار الاسلام محمد آباد عرف ٹونک شرف افزای شاه نشین سلک نظم
فتوحات مصر که زمان خلافت حضرت امیر المومنین الناطق بالصدق و الصواب عمر بن الخطاب
رضی الله تعالی عنه ایمانیان را بهره ور شد و اعلام اسلام را سر به بلندی کشید مامور اند
و لآلی ابدار و درر شاهوار سخن در رشته نظم فارسی می کشند الله تعالی
بفضله این پاکیزه نظم را بخیر و خوبی باختتام رساند و مایه بهبود و بهروزی سازد
و درهای میمنت باز کند و این والا سخنور را بمصداق نشاندن
تختطی و بهره ور دارد اللهم آمین بحرمة سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و آله
و صحبه اجمعین بیرون تحریر ساناسیده تذکره شق القمر معجزه حضرت خیر البشر پرنگاشته شد

غلط نامه کتاب تذکرۀ شق القمر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۳	نبواسپ	بنواسپ
۹	۷	عنیت	نعیت
۱۰	۱۲	ذلک الاخری	ذلک منکم الاخری
۱۵	۱۵	عرلب	عرکب
۱۷	۴	ازلپس	ازلبس
۱۹	۳	نخنی را را	نخنی را
//	۸	مستلزام	مستلزم
۲۳	۱۰	المفراد	المراد
//	۱۹	فاذا	فماذا
۲۹	۱۱	فاذا	فماذا
۳۱	۱۸	موسوع	موضوع
۳۵	۳	ازین این	ازین
//	۸	ناپیدا	ناپدید
۳۸	۳	ماخود	ماخوذ
//	۱۵	ماقتضا	بامقتضا
۳۹	۱۲	بلیشتر	بیشتر
۴۰	۱	زمانی	زمان
//	۴	سلاف	خلاف
۴۳	۷	فرقه	فرقة
//	۱۸	فی السوید	علی السویدا
۴۴	۱۳	لبیگافت	لنبگافت
۴۶	۸	اللهم اشهدوا لیس	اللهم اشهد لیس
۴۷	۲	بمریهم	بریهم
//	۱۰	تفصیل	بالتفصیل
۵۲	۱۸	لیلۀ المعراج	لیلة المعراج
۵۳	۱۵	فهماندن	فیمانیدن
۵۶	۱۷	نعربی	عربی
۵۷	۹	شعر	مشعر
//	۱۵	افقد	فقد
۵۸	۱	رساله	رسالة
۵۹	۱۴	تحیط	محیطه
۶۰	۱۳	وهوالفاضل	هوالفاضل
۶۲	۱۳	ازقوم	ازسوی قوم
۶۴	۱۵	تقدیر	تبقدیر
۶۵	۱۹	ورنیمروز	درنیمروز
۶۶	۱۱	بارکشاد	بازکشاد
۶۷	۲	خبر	خبیر
//	۱۳	کسی دران هیچ	دران هیچ
۶۹	۴	جاویدمانده	جاویدمانند
۷۰	//	ساسورفتار	سیاست رفتار
۷۲	//	برمگذشت	برنگذشت
//	۵	معرف	متعرف
//	۱۸	رزوایای	وفرایای
۷۳	۱۷	فرازمرده	فرازتر آمده
۷۴	//	نیاروان	نیار وان
۷۶	۱۴	به بیدای	به پیدای
//	۱۹	اهل ایمان	اهل ایمان را
۷۷	۱	موجوات	موجودات